



## مدرسان شریف

### «مقدمه‌ای بر نظم فارسی: اصطلاحات، اشارات و کنایات»

#### اصطلاحات نجومی

در این بخش با برخی اصطلاحات پرکاربرد در نظم فارسی آشنا می‌شویم.

**آباء سَبِعه / آباء علوی:** به هفت سیاره‌ی قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل «آباء سَبِعه» می‌گویند که با تأثیر بر امهات اربعه (آب، باد، خاک و آتش) موجب شکل‌گیری موجودات می‌شوند و بر سرنوشت آدمی اثر می‌گذارند. (← امهات اربعه)

به من نامشفقند آباء علوی      چو عیسی زان ابا کردم ز آباء

«فاقانی»

**ارتفاع:** میزان بلند شدن آفتاب و سایر اجرام فلکی از افق که آن را برای تعیین درجه‌ی طالع به کمک اسطرلاب محاسبه می‌کردند. ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر

چرا که طالع وقت آن چنان نمی‌بینم

«مافا»

**احتراق:** قران سیارات پنجگانه با خورشید

دلیم همچو زهره‌ست در احتراق      تنم همچو خورشید اندر سفر

«مسعود سعد»

**اسد:** نام یکی از بروج دوازده‌گانه که خانه‌ی شمس و معادل مردادماه است. (← بروج دوازده‌گانه، قلب اسد، شیر فلک)

**اسطرلاب / اصطرلاب:** وسیله‌ای که منجمان از آن برای انواع محاسبات از جمله تعیین ارتفاع آفتاب و سایر اجرام فلکی استفاده می‌نموده‌اند. (نیز ← عنکبوت)

نسخه‌ی طالع و احکام بقا کاصل نداشت      هم به کذاب سطرلاب نگر باز دهید

«فاقانی»

علت عاشق ز علت‌ها جداست      عشق اصطرلاب اسرار خداست

«مولوی»

**افلاک:** قدما تعداد افلاک را نه عدد می‌دانستند که به دور کره‌ی زمین می‌چرخند و به ترتیب عبارتند از:

- ۱- فلک قمر یا ماه
- ۲- فلک تیر یا عطارد
- ۳- فلک ناهید یا زهره
- ۴- فلک خورشید یا شمس
- ۵- فلک بهرام یا مریخ
- ۶- فلک برجیس یا مشتری
- ۷- فلک کیوان یا زحل
- ۸- فلک ثوابت یا منطقه‌البروج
- ۹- فلک اطلس یا فلک‌الافلاک.

هر فلک به نام سیاره‌ای که در آن قرار دارد، نامیده می‌شود؛ به جز فلک هشتم که محل ستارگان و صور فلکی ثابت است و فلک نهم که روی آن چیزی نیست.

جامه‌ی عیب تو تنک رشته‌اند      زان به تو نه پرده فروهشته‌اند

«نظامی»

زان پی پرواز مرغ دولت او بس بود      دانه‌ها کاین نه رواق باستان افشانه‌اند

«فاقانی»

نه چرخ فلک جمله در آن ماه فرو شد      کشتی وجودم همه در بحر نهمان شد

«مولوی»



**امهات سفلی / امهات اربعه:** چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش که مواد اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جهان هستند و آباء علوی با تأثیرگذاری بر آن‌ها موالید ثلاث (جمادات، گیاهان و حیوانات) را شکل می‌دهند.

به صد قران، به نزاید یکی نتیجه چو تو  
ز امتزاج چهار امهات و هفت آبا  
«انوری»  
ای آن که نتیجه‌ی چهار و هفتی  
وز هفت و چهار دایم اندر تفتی  
«فیاه»

**برجیس (اورمزد):** ← مشتری

**بروج دوازده‌گانه:** فلک هشتم به دوازده قسمت تقسیم می‌شود که به آن‌ها «برج» می‌گویند. هر برج به نام صورت فلکی که در آن قسمت وجود دارد، نامیده می‌شود. خورشید هر ماه از سال را در یکی از این برج‌ها سپری می‌کند. اسامی این برج‌ها به ترتیبی که در زیر می‌آید، با دوازده ماه شمسی مطابق است:

۱- حمل (فروردین) ۲- ثور (اردیبهشت) ۳- جوزا (خرداد) ۴- سرطان (تیر) ۵- اسد (مرداد) ۶- سنبله (شهریور) ۷- میزان (مهر) ۸- عقرب (آبان) ۹- قوس (آذر) ۱۰- جدی (دی) ۱۱- دلو (بهمن) ۱۲- حوت (اسفند).

برای آشنایی با معنای هر برج و مثال آن، به نام برج مورد نظر در همین بخش مراجعه کنید.

**بنات‌النش:** هر یک از دو صورت فلکی دب اکبر و دب اصغر از هفت ستاره تشکیل شده است که چهار عدد از آن‌ها را به صورت تخت (نعش) و سه ستاره‌ی دیگر را به شکل دختران (بنات) تصوّر نموده‌اند، دخترانی که بر دوش خود نعشی را حمل می‌کنند. بنات‌النش در شعر فارسی نماد پراکندگی است.

بفرمود آن صنم تا آن بتی چند  
بنات‌النش وار از هم پراکنند  
«نظامی»

**بهرام / مریخ:** سیاره‌ی سرخ‌رنگ که در فلک پنجم قرار دارد و نماد جنگاوری و سلحشوری است. بهرام را نحس اصغر نیز می‌دانند.

شبی چون شبه روی شسته به قیر  
نه بهرام پیدا، نه کیوان نه تیر  
«فردوسی»

آن که ز بهرامی او وقت زور  
گور بود به‌ره‌ی بهرام گور  
«نظامی»

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن  
به لعب زهره‌ی چنگی و مریخ سلحشورش  
«مافا»

**پروین / ثریا:** پروین یا ثریا نام صورتی فلکی است که شش ستاره داشته و آن را به صورت خوشه، قطره‌ی اشک یا باران، گردن‌بند و تسبیح و امثال آن تصوّر کرده‌اند. پروین نماد جمعیت - در مقابل بنات‌النش که نماد پراکندگی بود - و در نزد اعراب نشانه‌ی آمدن باران است.

آن قوم که بودند پراکنده‌تر از نعش  
گشتند فراهم ز سخای تو چو پروین  
«سنایی»

از آن ساعت که دیدم گوشوارش  
ز چشمانم بیفشانده‌ست پروین (= اشک)  
«سعدی»

غزل گفتی و دُر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ  
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را  
«مافا»

طلوع پروین در نیمه‌های شب و اندکی پیش از سحر است:

مردمان جمله بختند و شب از نیمه گذشت  
وان چه در خواب نشد، چشم من و پروین است  
«سعدی»

**تیر / عطارد:** سیاره‌ی که در فلک دوم قرار دارد و نماد دبیری، نویسندگی و دانشوری است. از همین رو او را با صفاتی چون کاتب، منشی و مستوفی فلک یاد کرده‌اند.

تیر، دیوان تو را مستوفی  
چرخ عمال تو را دیوان است  
«انوری»

مرا از اختر دانش چه حاصل  
که من تاریکم او رخشنده اجزا  
«ماقانی»

در بزم بین که چون عطارد  
دارد سخن و دهان ندارد  
«سنایی»



## ثری: زمین

کجا سیر وحشی رسد در مَلک  
نشاید پرید از ثری تا فلک  
«سعدی»

## ثریا: خوشه‌ی پروین (← پروین)

ثور: نام یک صورت فلکی در هیئت گاو (ثور) است که در دومین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل اردیبهشت‌ماه است. خوشه‌ی پروین بخشی از ثور را تشکیل می‌دهد. ثور خانه‌ی زهره یعنی جایگاه زهره است.

زهره در ثور و مشتری در قوس  
خانه از هر دو گشته چون فردوس  
«نظامی»

گاو‌ی‌ست در آسمان و نامش پروین  
یک گاو دگر نهفته در زیر زمین  
«فیاض»

جدی: نام صورت فلکی در هیئت بز است که در دهمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل دی‌ماه است. جدی خانه‌ی کیوان است.

ز برج جدی بتابید پیکر کیوان  
به شکل شمع فروزنده در میان شمَر  
«انوری»

جوزا/ دوپیکر: نام صورت فلکی در هیئت دو پیکر توأمان (دوقلو و به هم چسبیده) است که در سومین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل خردادماه است. جوزا خانه‌ی عطارد (تیر) است. جوزا در ادبیات فارسی گاه نماد جدایی‌ناپذیری نیز می‌باشد.

کوس ماند، به کمان فلک اما عجب آنک  
زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند  
«فغانی»

کی دیده‌ای دو دوست که جوزا صفت بدند  
کایامشان چو نعش یک از یک جدا نکرد  
«فغانی»

الحق دو برادر ملک فر  
چون جوزا یک‌دل و دو پیکر  
«فغانی»

جوزا/ جبار: یکی از صورت‌های فلکی شمالی در هیئت مردی با حمایل (کمر و شمشیر و ترکش) که نباید آن را با جوزا (دوپیکر) اشتباه نمود.

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم  
یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم  
«مافظ»

## چهار ارکان / چهار گوهر: عناصر اربعه (← امهات سفلی)

شبه گلّه است چرخ گردان  
چار ارکان چار ترک آن دان  
«فغانی»

سخن که زاده‌ی خاقانی است دیر زیاد  
که آن ز نه فلک آمد، نه از چهار گهر  
«فغانی»

## چهار حد: شمال، جنوب، مغرب و مشرق

بر قرعه‌ی چار حد کویست  
فالی ز نیم از برای رویست  
«نظامی»

حمل: نام صورت فلکی در هیئت بره است که در اولین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل فروردین‌ماه است. حمل خانه‌ی مریخ (بهرام) یعنی حمل جایگاه مریخ (بهرام) است. آفتاب که از برج حوت (اسفندماه) به حمل (فروردین) می‌آید، بهار آغاز می‌شود.

چو آمد به برج حمل آفتاب  
جهان گشت با فر و آیین و آب  
«فردوسی»

جدی مفتون خوشه‌ی گندم  
بره مذبوح خنجر بهرام  
«انوری»



**حوت:** نام صورت فلکی در هیئت ماهی است که در آخرین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل اسفندماه است. حوت خانه‌ی مشتری است.

طالعش حوت و مشتری در حوت زهره با او چو لعل در یاقوت

«نظامی»

خورشید چو از حوت به برج حمل آمد گویند ز سر باز جهان در عمل آمد

«سنایی»

**خوشه:** ← سنبله

**دلو:** نام صورت فلکی در هیئت مردی با سطل آب است که در یازدهمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل بهمن‌ماه است. دلو خانه‌ی زحل (کیوان) است.

آفتاب از زوال رسست آخر یوسف از چاه دلو رسست آخر

«فغانی»

دلو کیوان فرو فتاده به چاه ماهی مشتری بجسته ز دام

«انوری»

**دویگر:** ← جوزا

**دور قمری:** قدما هر دوره از تاریخ جهان را به یکی از هفت سیاره انتساب داده‌اند. آخرین دوره را دوره‌ی قهری دانسته‌اند و از این رو معادل آخرالزمان به کار رفته است.

تا بداند سعد و نحس بی‌خبر دور توست این دور نه دور قمر

«مولوی»

از چنگ منش اختر بدمهر به در برد آری چه کنم؟ دولت دور قمری بود

«مافظ»

**رأس و ذنب:** سر و دم؛ دو نقطه‌ی تقاطع فلک حامل و فلک مایل قمر را می‌گویند.

قوس قزحی که از بخاری بر رأس و ذنب کند سواری

«فغانی»

**زحل / کیوان:** سیاره‌ای است که در فلک هفتم قرار دارد و در میان هفت سیاره دورترین آن‌ها به زمین است، از این رو نماد بلندی و اوج است. همچنین قدما زحل یا کیوان را «نحس اکبر» می‌دانستند.

از شما نحس می‌شوند این قوم تهمت نحس بر زحل منهد

«فغانی»

در زمینم با تو ساکن در محل می‌دوم بر چرخ هفتم چون زحل

«مولوی»

از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده‌اند جز آه اهل فضل، به کیوان نمی‌رسد

«مافظ»

**زهره / ناهید:** سیاره‌ای درخشان که در فلک سوم قرار دارد و نماد طرب و موسیقی و نوازندگی است. طبق افسانه‌ای قدیمی زهره در حقیقت زنی بوده که هاروت و ماروت به او عشق می‌ورزیدند (← هاروت و ماروت در بخش تلمیحات). زهره را «سعد اصغر» نیز می‌دانستند.

مطرب، به سحرکاری هاروت در سماع خجالت، به روی زهره‌ی زهرا برافکنند

«فغانی»

چنان برکش آواز خنیاگری که ناهید چنگی به رقص آوری

«مافظ»

بگیر طلعت مه‌چهره‌ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است

«مافظ»

**سرطان:** نام صورت فلکی در هیئت خرچنگ که در چهارمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل تیرماه است. با آمدن خورشید به این برج تابستان آغاز می‌شود. سرطان خانه‌ی قمر است.

ایام به نقصان و تو را کوشش بیشی خورشید به سرطان و تو را پوشش سنجاب؟!

«فغانی»



## مدرسان شریف

### فصل اول

#### «فردوسی و شاهنامه»

#### مقدمه

شاهنامه فردوسی هم از حیث حفظ روایات کهن ملی و هم از لحاظ تأثیر بسیاری که در نگره‌بانی زبان پارسی دری دارد، بزرگ‌ترین سرمایه فرهنگی ایران به شمار می‌رود. شاهنامه در سه بخش به نظم کشیده شده است؛ بخش اول یا دوره افسانه‌ای شامل افسانه‌ها و داستان‌های کهن، بخش دوم یا دوره اساطیری شامل افسانه‌ها و سرگذشت نیاکان ایرانیان و بخش سوم یا دوره پهلوانی شامل روایات تاریخی که ممکن است قسمت‌هایی از آن‌ها با افسانه آمیخته شده باشد. حکیم فردوسی در زمان حکومت شاه محمود غزنوی می‌زیست و ظاهراً شاهنامه را به وی تقدیم کرده و او را در آن ستوده است، اما گویا در اواخر عمر از این کار پشیمان شده و حتی محمود را هجو کرده است. به دلیل ناهمخوانی اندیشه شاه و شاعر، فردوسی به صله‌ای که باید از طرف محمود به او هدیه می‌شد، نرسید. این شاعر بزرگ پارسی از دوستداران خاندان پیامبر (ص) است و ابیاتی در مقدمه کتاب در نعت و مدح پیامبر آورده است. از آنجایی که مقدمه شاهنامه سال‌ها منبع سؤالات کنکور کارشناسی ارشد بوده است، لازم دیدیم مباحث مهم در مقدمه شاهنامه را مطرح نماییم. مقدمه شاهنامه شامل بخش‌های زیر است:

آغاز کتاب، ستایش خرد، گفتار اندر آفرینش عالم، گفتار اندر آفرینش مردم، گفتار اندر آفرینش خورشید، گفتار اندر آفرینش ماه، گفتار اندر ستایش پیغمبر (ص)، گفتار اندر فراهم آوردن کتاب، داستان دقیقی شاعر، بنیاد نهادن کتاب و ستایش سلطان محمود غزنوی. این کتاب روایت نیاکان ایرانیان را در بردارد و می‌توان گفت مربوط به زمان‌های پیش از تاریخ است که نیاکان ایرانیان و هندیان با هم در یک جا زندگی می‌کرده‌اند. دلیل این مقدمه آن است که برخی از افسانه‌های ایرانی در آثار بسیار کهن هندی هم دیده می‌شود. شاهنامه سراسر تعالیم اخلاقی، اندیشه‌ها، اندرزها و حکمت نیاکان ماست. اشاره به راه و رسم دفاع از آب و خاک ایران و رشادتهایی که مردمان این سرزمین برای حفظ مرزهای خود نشان داده‌اند، شاهنامه را اثری ایرانی - ملی کرده است. شاهنامه فقط داستان جنگ و پیروزی نیست؛ بلکه نمودار فرهنگ، اندیشه و آرمان‌های یک ملت است و همگان را به نیک اندیشی، آزادمردی و دادپسندی رهنمون می‌سازد. یکی از خصایص فردوسی این است که مایل نیست در داستان‌گویی خواننده و شنونده‌ی داستان متنفر، دلسرد، بدبین و ناامید شود، به طوری که دیگر رغبت به خواندن و شنیدن آن منظومه نداشته باشد. فردوسی علاقه‌مند است پهلوانان داستان‌های او همه مظهر خصائل آزادگی، جوانمردی و بزرگ‌منشی باشند. تصاویر و صور خیال به کار رفته در شاهنامه، با آثار دیگر شاعران متفاوت است. فردوسی تصویر را برای نمایش لحظه‌ها و القاء حالت‌ها به کار برده است و باید گفت که اغراق شاعرانه از بارزترین صور خیال شاهنامه است. تعداد ابیات شاهنامه را ۶۰,۰۰۰ بیت دانسته‌اند.

#### ترتیب پادشاهی سلاطین بنام، بر مبنای نظم شاهنامه

کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، نودر، گرشاسپ، کیقباد، کی کاوس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، اسفندیار، داراب، اسکندر، اردشیر، شاپور، بهرام گور، یزدگرد، هرمز، پیروز، قباد، کسری نوشین روان (انوشیروان) و خسرو پرویز. قسمت اول شاهنامه که همان دوران اساطیری است، با پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود. کیومرث اولین پادشاه جهان، آغازگر فرهنگ و آورنده‌ی خوراک و پوشاک نو است. مردمان از او کیش و آیین برگرفتند. **هوشنگ**: از سنگ خارا آهن بیرون آورد و همچنین آتش را کشف کرد. وی پیشه آهنگری، کشاورزی و پختن نان را به مردم آموخت. او از حیوانات به نفع انسان استفاده کرد و از پوست آن‌ها پوشیدنی درست کرد. جشن سده یادگار اوست. **جمشید**: آلات جنگی، زره، کلاه‌خود و جوشن ساخت و افراد را به ۵ گروه تقسیم کرد: گروه پرستندگان، لشگریان، دامداران، کشاورزان و کاسبان. آجر و خشت از زمان او به یادگار مانده است. وی گوهر، سیم، زربافت و عطریایی چون کافور و مشک را درست کرد. جشن نوروز از دوران جمشید به جا مانده است.

(دکتری ۹۹)

کج مثال ۱: در شاهنامه نخستین کسی که طبقات اجتماعی را در دوره حکومت خود ایجاد کرد، که بود؟

(۴) فریدون

(۳) جمشید

(۲) طهمورث

(۱) هوشنگ

پاسخ: گزینه «۳» فردوسی پیدایش طبقات اجتماعی را به جمشید نسبت می‌دهد و می‌گوید:

ز هر انجمن پیشه‌ور گرد کرد / بدین اندرون نیز پنجاه خورد  
 گروهی که کاتوزیان خوانیش / برسم پرستندگان دانیش  
 جدا کردشان از میان گروه / پرستنده را جایگاه کرد کوه  
 بدان تا پرستش بود کارشان / نوان پیش روشن جهاندارشان  
 صفی بر دگر دست بنشانند / همی نام نیساریان خواندند  
 کجا شیرمردان جنگ‌آورند / فروزنده لشکر و کشورند  
 کزیشان بود تخت شاهی بجای / وزیشان بود نام مردی پپای  
 بسودی سه دیگر گره را شناس / کجا نیست از کس بریشان سپاس  
 بکارند و ورزند و خود بدروند / بگاه خورش سرزنش نشنوند  
 چهارم که خوانند اهتو خوشی / همان دست‌ورزان ابا سرکشی  
 کجا کارشان همگنان پیشه بود / روانشان همیشه پراندیشه بود

طهمورث: بافندگی با استفاده از پشم و موی حیوانات را به مردم آموخت و از بافته‌ها، فرش و لباس تهیه کرد. حیوانات وحشی را اهلی کرد. وی همچنین نوشتن به سی خط و زبان را از دیوها آموخت.

(دکتری ۹۸)

کج مثال ۲: ابیات زیر مربوط به کدام ماجرا در شاهنامه است؟

که با من نگرده برادر به کین  
 یکی لشکر آرد بر ما به جنگ  
 به دستان سپارم شما را همه  
 سرم را ز نام اندر آرم به ننگ»

«یکی چاره سازم دگرگونه زین  
 گر ایدون که دستان شود تیز چنگ  
 چو آرد به نزدیک ساری رمه  
 بپردازم آمل نیایم به جنگ»

(۲) ماجرای ایرج با برادران

(۴) آزاد کردن ایرانیان دربند به همت اغریث

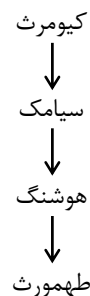
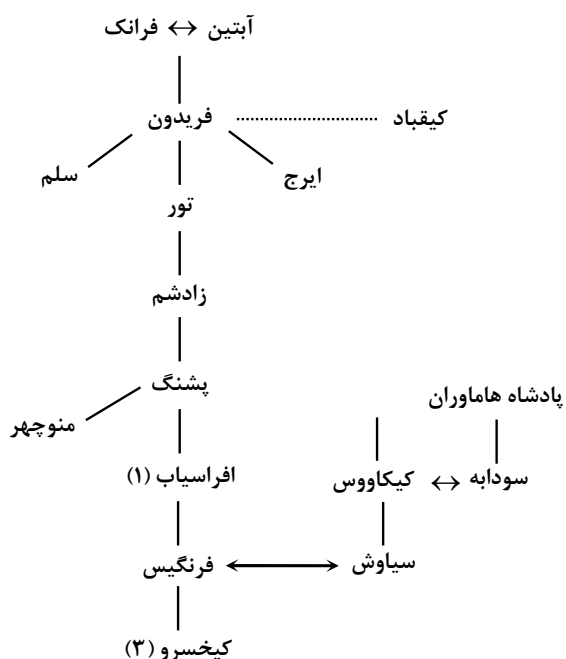
(۱) ماجرای فرود و کیخسرو

(۳) دربند شدن کیکاووس به دست شاه هاماوران

پاسخ: گزینه «۴» این ابیات از قسمت مربوط به پادشاهی نوذر در شاهنامه انتخاب شده است و به داستان آزاد کردن ایرانیان در بند به همت اغریث اشاره دارد.

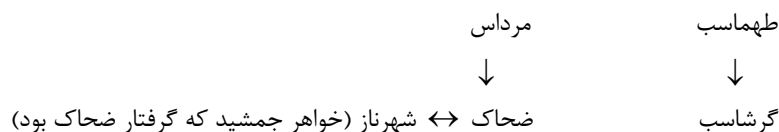
### شخصیت‌های شاهنامه

برای سهولت یادگیری نسبت افراد برجسته و تأثیرگذار شاهنامه نمودارهایی آورده شده است. برای نشان دادن نسبت همسری از علامت (↔) و نسبت نوه یا نبیره از علامت (۰۰۰) استفاده می‌شود.

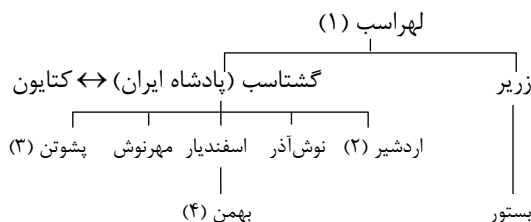




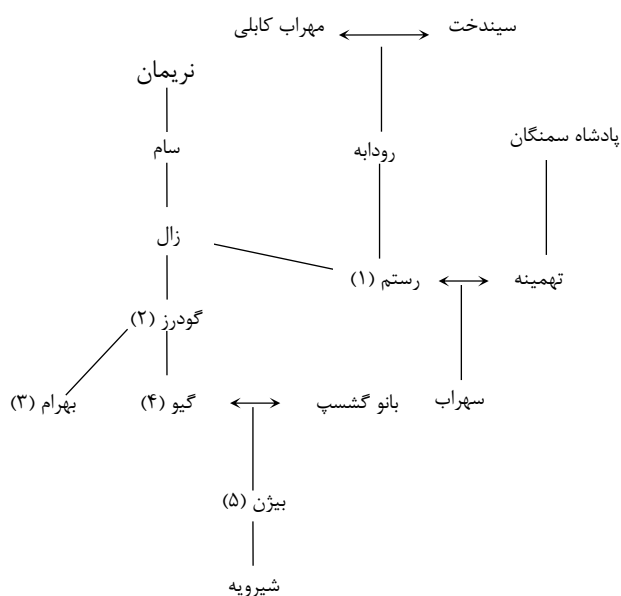
- (۱) افراسیاب که از دشمنان اصلی ایران بود. وی کسی است که بیژن را در چاه گرفتار کرد.  
 (۲) کیکاووس شخصیتی خیره‌سز و هوسران است که سبب کشته شدن پسر بی‌گنااهش، سیاوش، شد.  
 (۳) بعد از کیکاووس، کیخسرو جانشین او می‌شود.



ضحاک کسی است که در شاهنامه بر اثر بوسه‌ی ابلیس بر شانه‌هایش دو مار رویید که خوراکشان مغز سر آدم بود. ظلم و بیداد وی باعث شد، کاوه آهنگر به جنگ او رود و او را شکست دهد.



- (۱) کیخسرو پادشاهی را به لهراسب واگذار کرد، چون وی نژاد کیانی داشت.  
 (۲) اردشیر در جنگی که میان ایران و توران بر سر گسترش آیین زرتشتی در گرفت، کشته شد.  
 (۳) پشوتن مشاور اسفندیار بود.  
 (۴) بهمن دست‌پرورده‌ی رستم است. در جنگ رستم و اسفندیار که اسفندیار مغلوب میدان و کشته می‌شود، به رستم وصیت می‌کند که پسرش بهمن را تحت تعلیم و تربیت خود درآورد و رستم این را می‌پذیرد.



(۱) رستم در زمان پادشاهی منوچهر می‌زیسته است. (۲) گودرز از دلاوران سپاه ایران است. (۳) بهرام سردار سپاه توس است. (۴) گیو رشادت‌های زیادی کرد؛ از جمله رفتن به توران و آوردن کیخسرو است. خواهر گیو، شهربانو، همسر رستم شد و فرزند آن‌هاست. (۵) بیژن سردار سپاه توس است.  
**توس:** پسر نوذر و نیره‌ی منوچهر که خود را مستحق پادشاهی ایران می‌داند.  
**شغاد و زواره:** برادران ناتنی رستم هستند.

**ارجاسب:** پادشاه توران که هم‌زمان با پادشاهی گشتاسب در ایران، حاکم توران بوده است.

**اشکیبوس:** از پهلوانان توران است که به دست رستم کشته می‌شود.

**کیکاووس:** رستم پهلوان دربار کیکاووس، پادشاه ایران، است.

**پولاد:** از سرداران سپاه ایران است.

**پیران و یسه:** پسر عمو و وزیر دربار افراسیاب است.

**فغفور:** به معنای پسر و فرزند خداست. لقب پادشاهان چین.

**قیصر:** نام همگانی امپراطوران روم شرقی است.

(دکتری ۹۸)

کدام توصیف به ترتیب درباره شخصیت‌های «اشکبوس - برزین - رهام» درست است؟

(۱) سردار تورانی - پدر خرّاد - داماد گودرز

(۲) فرمانده سپاه افراسیاب - پدر خرّاد - پسر گودرز

(۳) سردار کشانی - پهلوان ایرانی همراه کیکاووس - پسر گودرز

(۴) سردار کشانی - پهلوان ایرانی همراه کیکاووس - داماد گودرز

پاسخ: گزینه «۳» داستانی در شاهنامه به نبرد اشکبوس و رستم اشاره دارد. اشکبوس، پهلوان کشانی، به افراسیاب در جنگ با ایرانیان کمک می‌کند. رستم پیاده به جنگ با او می‌رود؛ زیرا رخس خسته است و در نهایت با تیری او را از پای درمی‌آورد.

برزین در شاهنامه نام فرزند گرشاسپ و نوه جمشید است. وی از جمله پهلوانان نودر به‌شمار می‌آید. برزین در تاج‌گذاری کیقباد حضور داشت و پس از پیروزی بر تورانیان، پادشاه ارزنده دریافت نمود. همچنین برزین به همراه کیکاووس به جنگ مازندران رفت و در دومین نبرد به کین‌خواهی سیاوش دلاوری‌های بسیار نمود. برزین در نوند نیز با رستم و پهلوانان دیگر به شکارگاه افراسیاب رفت. فردوسی در فرازهای گوناگونی از شاهنامه خویش از برزین نام برده است. رهام از پهلوانان ایرانی شاهنامه فردوسی، پسر گودرز و نوه کشواد زرین‌کلاه و همچنین پدر فرهاد بود. او در زمان کیکسرو جنگ‌های مردانه‌ای نمود. وی در جنگ‌هایی که با تورانیان و خاقان چین و جنگ‌هایی که به خونخواهی سیاوش برپا می‌شد، به فرماندهی گودرز، پدر خود، یا رستم شرکت می‌کرد.

### اصطلاحات مربوط به ابزار جنگی

ترکش: تیردان، جعبه یا کیسه‌ای که در آن تیرهای کمان را جای می‌دادند و به پهلو می‌آویختند. نظیر خشاب فشنگ در زمان ما است. کیش هم به همین معنی است. سنان: سر نیزه، نوک نیزه

درع: زره، جامه‌ای که از حلقه‌های آهن می‌بافتند.

ترگ یا تَرک: کلاه‌خود، مغفر، کلاهی از آهن و فولاد که به هنگام جنگ بر سر می‌گذاشتند.

ترگ رومی: کلاه سواران ایران. کلاه‌خودی که از چین یا از روم می‌آورده‌اند و بر سر می‌گذاشتند.

خفتان: نوعی لباس جنگی، جامه‌ای در قدیم که در جنگ برای حفظ تن در برابر سلاح دشمن می‌پوشیدند و گویا همان باشد که فژاکند یا کژاکند می‌گفتند. این لباس به صورت قبایی بود که میان رویه‌ی آستر آن را با ابریشم بسیار می‌انباشتند و مانند الباف می‌دوختند تا گذشتن سلاح از آن و رسیدنش به بدن دشوار باشد. کوبال: گرز آهنی، عمود

جوشن‌ور: جوشن‌دار

به زه کردن کمان: زه کمان را از روده می‌ساختند و در دو سر آن حلقه‌ای تعبیه می‌کردند که آن دو حلقه را در دو گوشه‌ی کمان استوار می‌کردند و برای این کار ناچار بودند کمان را که از جنسی سخت و قابل انعطاف ساخته شده بود، برخلاف جهت انعطاف طبیعی آن، خم کنند و برگردانند و زه را به آن محکم سازند و در وسط زه جایی برای گذشتن دم تیر (سوفار تیر) ترتیب می‌دادند که «چله‌ی کمان» نامیده می‌شد.

خشت: نیزه‌ای کوچک که میان آن، حلقه‌ای از ریسمان تافته می‌بستند و انگشت سبابه را در میان آن حلقه قرار می‌دادند و به سوی دشمن پرتاب می‌کردند.

زوبین: نیزه‌ی کوچکی که سر آن دو شاخه بود و در جنگ‌های قدیم آن را به سوی دشمن پرتاب می‌کردند.

درفش: بیرق، علامت، رایت سپاه، پرچم

آبدار سنان: سنان آبدار - سرنیزه، آب دادن نیزه و کارد و شمشیر و مانند آن، فرو بردن فلز تفته در آب است تا سخت شود.

بیر بیان: جامه‌ای از پوست ببر که رستم به هنگام جنگ می‌پوشید و به روایتی آن را از بهشت آورده بودند. «بیان» به قولی از «بیغ» (خدا) گرفته شده است.

گبر: خفتان، نوعی جامه جنگی

جوله: تیردان، ترکش

### اصطلاحات مربوط به سوار کاری

تنگ کشیدن: تنگ: نوار پهنی که از دو جانب زین به زیر شکم اسب می‌رود. تنگ کشیدن و محکم کردن از جمله کارهای واجب برای ایمنی سوار است؛ زیرا اگر بسیار محکم نباشد، زین بر پشت اسب استوار نمی‌ماند.

بیر افروخت چون گل رخ تاج‌بخش      بخندید و ز جای برکنند رخس

از جای برکنند رخس: بر رخس چنان زد و او را به جنبش آورد که گویی از زمین کنده شد.

لگام: دهنه، دهانه‌ی جلو اسب، افسار

فسار: مخفف افسار

سمند: اسب زردرنگ





# مدرس‌ان شریف

## فصل دوم

### «فرخی سیستانی»

#### مقدمه

ابوالحسن علی بن جلولوغ سیستانی از شاعران اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری است و از جمله سرآمدان سخن در تمام ادوار ادبی فارسی است. اطلاعاتی که از ابتدای زندگی او وجود دارد مبهم و ناقص است و تاریخ تولدش معلوم نیست. فرخی که در آغاز جوانی توانسته بود از ادب فارسی اطلاعاتی کسب کند و در شعر طبع آزمایی نماید در ابتدا توانست به دربار چغانیان راه یابد و بعد به خدمت محمود غزنوی رفت که در آن زمان قدرت و شهرت بسیاری کسب کرده بود و تا پایان عمر در دربار محمود ماند. فرخی یکی از بهترین شاگردان قصیده‌سرای فارسی است. سخنانش در میان قصیده‌سرایان به سادگی و روانی و استحکام و متانت متمایز است. وی در استفاده از افکار و احساسات عادی و بیان آنها به زبان ساده و روشن چندان مهارت به کار برده که از این نظر گاه درست همانند سعدی شاعر بزرگ قرن هفتم است. یعنی همان سادگی و لطف و ذوق و رقت احساسات و شیرینی بیان را که سعدی در غزل دارد. فرخی در میان قصیده‌سرایان داراست و چنانکه گفته‌اند سخن سهل و ممتنع در عربی خاص ابوفراس الحمدانی (م ۳۵۷ هـ) است، در پارسی ویژگی فرخی بود. تغزل‌های فرخی از حیث معانی بدیع عشقی و احساسات و عواطف بی‌پیرایه شاعر که گاه بی‌پرده بیان شده مشهور است. همچنین در همه جا از سخن او چیره‌دستیت در وصف آشکار است و در انواع توصیف‌های او مثل اوصاف طبیعت، معاشیق و ممدوحان و اعمال آنها و میدان‌های جنگ و نظایر اینها مهارت دیده می‌شود. بزرگترین میراث بازمانده از فرخی دیوان اوست با شمار اشعاری نزدیک به ۹۰۰۰ بیت که تنها دیوان کاملی است که از عصر غزنوی به دست ما رسیده است.

#### گزیده ابیات فرخی

- ۱- چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار  
 پرنیان هفت‌رنگ اندر سرآرد کوهسار  
 + نکات مهم: پرند: حریر ساده، این‌جا استعاره برای سبزه‌ها / پرنیان: بافته‌ی ابریشمی نگارین، این‌جا استعاره از گل‌ها / نیلگون: به رنگ نیل، آبی سیر / مرغزار: سبزه‌زار، چمن.
- ۲- خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی‌قیاس  
 بید را چون پرطوطی برگ روید بی‌شمار  
 + نکات مهم: ناف آهو: نافه‌ی مشک / بی‌قیاس: بی‌اندازه.  
 معنی بیت: خاک به واسطه گل‌ها سرشار از بوی خوش است و همانند ناف آهو مشک‌زا است.
- ۳- ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله  
 نسترن لؤلؤی مکنون دارد اندر گوشوار  
 + نکات مهم: بدخش: نام شهری در افغانستان، بدخشی: صفت نسبی مرکب از بدخش + ی پسوند نسبت / مرسله: گردن‌بند دراز / لؤلؤی مکنون: مروارید پنهان داشته، مجازاً مروارید گران‌بها، چون مروارید گران‌بها را برای محفوظ ماندن پوشیده می‌دارند.
- ۴- تا رباید جام‌های سرخ‌رنگ از شاخ گل  
 پنجه‌ها چون دست مردم سر برآورد از چنار  
 + نکات: برگ‌های پنجه مانند چنار همچون دست آدمیان برای ربودن جامهای سرخ فام شاخ گل، از چنارین روید.
- ۵- اندر آن دریا سماری و آن سماری جانور  
 وندر آن گردون ستاره و آن ستاره بی‌مدار  
 + نکات: سماری: کشتی و جهاز، در این‌جا استعاره از جانوران یعنی ستوران است / ستاره: اختر، استعاره از خیمه است. / مدار: جای گردش، چرخ، فلک / بی‌مدار: صفت مرکب از پیشوند بی + مدار.  
 معنی بیت: خیمه‌ها مثل اخترانی که فلک و مداری ندارند و بر جای خود ثابت هستند.



۶- برکشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد گرم چون طبع جوان و زرد چون زرّ عیار  
 + نکات: برکشیده: (بالا کشیده، برآمده) صفت مقدم است برای آتش؛ یعنی آتش بلند / مطرد: علم و درفش، نیزه‌ی خرد. اگر مطرد تلفظ شود معنی چادر چهارگوشه‌ی نگارین می‌دهد. / زرّ عیار: زر خالص یا زر طلا. عیار: سنجیدن سیم و زر.

معنی بیت: آتشی مانند پرچمی از حریر زرد بلند شده که مانند طبع جوان گرم است و مانند طلای خالص زردرنگ است.

۷- ریدکان خواب نادیده مضاف اندر مضاف مرکبان داغ ناکرده قطار اندر قطار  
 + نکات: ریدک: غلام بچه، پسرک / خواب نادیده: نابالغ / قطار: دسته.

۸- کوه کوبان را، یگان اندر کشیده زیر داغ بادپایان را دوگان اندر کمند افکنده خوار

+ نکات: کوه کوبان و بادپایان: کنایه از اسبان / یگان: عدد توزیعی، مرکب از یک + ان پسوند قید و اتصاف به معنی یک‌یک / دوگان: دو دو / خوار: آسان.

۹- هر که را اندر کمند شصت‌بازی درفکند گشت داغش بر سرین و شانه رویش نگار

+ نکات مهم: شصت‌باز: اندازه‌ای است که از سرانگشت این دست تا سرانگشت آن دست در حال گشادگی دست‌ها / سرین: کفل.

کج مثال ۱: «سرین» در بیت زیر به چه معناست؟

هر که را اندر کمند شصت‌بازی در فکند گشت داغش بر سرین و شانه و رویش نگار

(۱) دست (۲) کفل (۳) دم (۴) ردّپا  
 پاسخ: گزینه «۲» «سرین» در معنای ران و کفل است.

۱۰- زیرها چون بی‌دلان مبتلا نالنده سخت رودها چون عاشقان تنگ‌دل گرینده زار

+ نکات: زیر: نام قسمی‌ساز / بیدل: عاشق / مبتلا: گرفتار / رود: نام سازی است.

۱۱- ور سموم خشم تو بر ابر و باران درفتند از تف آن ابر، آتش گردد و باران، شرار

+ نکات: سموم: باد گرم / تف: گرما / شرار: پاره‌ی آتش.

۱۲- تیغ و جام و باز و تخت از تو بزرگی یافتند روز رزم و روز بزم و روز صید و روز بار

+ نکات مهم: روز بار: روزی که امیر یا پادشاه دیگران را به حضور می‌پذیرفت. / بیت آرایه لف و نشر مرتب دارد.

کج مثال ۲: در بیت زیر چه آرایه‌ی ادبی‌ای وجود دارد؟

تیغ و جام و باز و تخت از تو بزرگی یافتند روز رزم و روز بزم و روز صید و روز بار

(۱) ارسال‌المثل (۲) موازنه (۳) لف و نشر مشوش (۴) لف و نشر مرتب

پاسخ: گزینه «۴» «تیغ» لف ۱ و «روز رزم» نشر ۱، «جام» لف ۲ و «روز بزم» نشر ۲، «باز» لف ۳ و «روز صید» نشر ۳، «تخت» لف ۴ و «روز بار» نشر ۴ است و چنانکه می‌بینید، بیت دارای لف و نشر مرتب است.

۱۳- گرد کردن زر و سیم اندر خزینه نزد تو ناپسندیده تر از خون قنینه است و قمار

+ نکات: قنینه: شیشه‌ی شراب / قمار و مقاره: به گرو چیزی باختن / خون قنینه: شراب.

مفهوم بیت: تو آنقدر بخشنده‌ای که ذخیره کردن مال برای تو از شراب و قمار هم زشت‌تر است.

۱۴- کاخ‌ها بینم پرداخته از محتشمان همه یکسر ز ریش برده به شارستان بار

+ نکات: پرداخته: خالی مانده از (صفت مفعولی) / محتشم: مرد با حشمت و شکوه / ریش: دیوار گرد شهر، اطراف شهر / شارستان: قسمت اصلی شهر که دارای سوری بوده است و بیرون این سور را ریش می‌گفتند. ارگ شهر، کوشکی که پیرامون آن باغ و بوستان باشد. / ارگ شهر: کوشکی که پیرامون آن باغ و بوستان باشد. مفهوم بیت: کاخ‌ها از بزرگان خالی مانده و همگان از ریش به ارگ رفته‌اند.

۱۵- آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

+ نکات: قرمطیان، شعبه‌ای از مذهب اسماعیلیه است که محمدبن اسماعیل را امام هفتم و صاحب‌الزمان می‌دانستند و به گشتن و سوختن مخالفان خود و قیام به شمشیر معتقد بودند و در احکام شرع تأویل می‌کردند. / سنگ پراکنده: سنگسار، سنگ باران.

۱۶- رفتن تو به خزان بودی هر سال شها چه شتاب آمد کامسال برفتی به بهار

مفهوم بیت: هر سال تو در پاییز به سفر می‌رفتی، چه امر عاجلی اتفاق افتاد که امسال در بهار عزم سفر کردی؟



- ۱۷- از فراوان که بگرید به سر گور تو شاه  
آب دیده بشخوده است مر او را رخسار  
+ نکات: از فراوان که: از بس که، از بسیاری و فراوانی / شاه عطف بیان «تو» است. / بشخوده است: بخراشیده است، خراشیدن، به ناخن کندن.  
مفهوم بیت: برادرت از بس که بر سر گور تو گریست، اشک رخسار او را خراشیده است.
- ۱۸- آتشی دارد در دل که همه روز روان  
برساند به سوی گنبد افلاک شرار  
+ نکات: شرار: آتش پاره، جرقه / گنبد افلاک: آسمان.  
مفهوم بیت: آتش غمی در دل نهفته دارد که هر روز پیوسته از جان سوخته‌ی او، بر طارم گردون زبانه می‌کشد.
- ۱۹- نه همانا که جهان قدر تو دانست همی  
لاجرم نزد خردمند ندارد مقدر  
معنی: چون این دنیا قدر تو را نمی‌شناسد به ناچار در نزد خردمندان خوار و بی‌ارزش است.
- ۲۰- بگذاراد و به روی مباراد هگرز  
زلتی را که نکردی تو بدان استغفار  
+ نکات: بگذاراد: فعل دعایی یعنی عفو کند و بیامرزد - مصدر آن گذاردن است، به معنی تجاوز از گناه و اشتباه باشد مانند درگذشتن / هگرز: هرگز / زلت: گناه، لغزش.
- ۲۱- چه گفت نرگس؟ گفت ای ز چشم دلبر دور  
غم دو چشمش بر چشم‌های من بگسار  
+ نکات: بگسار: فعل امر از گساردن  
معنی: نرگس چه گفت؟ گفت ای کسی که از چشم دلبر دور هستی غم جدایی از دو چشم او را به دیدار چشم من رفع کن.
- ۲۲- باغ بر خیمه‌های دیبا گشت  
زندوافان درون شده به خیام  
+ نکات: زندوافان: زندخوانان استعاره از مرغ‌های خوش آواز به ویژه بلبل / خیام: جمع خیمه.
- ۲۳- من بمانم مدام و آنکه نهاد  
نام من زین قبل نهاد مدام  
+ نکات: مدام: پیوسته و همیشه، شراب (که به ابهام معنی بعید مدام یعنی شراب مراد است).  
معنی: ای گل تو پنج شش روز بیش نخواهی ماند ولی من مدام می‌مانم از این جهت مرا مدام نامیده‌اند
- ۲۴- شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است  
نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان  
+ نکات: سود و زیان: سوزیان، سرمایه و تجارت / دیدار: چهره زیبا  
معنی بیت: قیمت و شرف و قدر تو به فضل و هز می است و به چهره زیبا و سرمایه و ثروت نیست.
- ۲۵- ور چه ز چشم نهان گردد ماه اندر میغ  
نشود تیره و افروخته باشد به میان  
+ نکات: به میان: به قرینه در وسط آسمان / میغ: ابر / افروخته: تابان.
- ۲۶- ز بس کز فراق تو هر شب بگریم  
بگرید همی با من انسی و جانی  
+ نکات: انسی: مردم / جانی: پری.
- ۲۷- دل‌م مهربان گشت بر مهربانی  
کشی، دلکشی، خوش لبی، خوش زبانی  
+ نکات: مهربان گشتن: عاشق شدن / مهربان: معشوق و عاشق / کش: زیبا.
- ۲۸- به گوش آواز هر مرغی الیف و طبع ساز آید  
به دست می ز شادی هر زمان بانگ جواز آید  
+ نکات: الیف: سازوار / جواز: پروانه، چک.  
معنی مصراع دوم: بانگ رخصت شادی به فرمان می به گوش می‌رسد.
- ۲۹- به صحرا لاله پنداری ز بیجاده دهانستی  
درخت سبز را گویی هزار آوا زبانستی  
+ نکات: بیجاده: نوعی یاقوت کهربا / هزار آوا: بلبل.  
معنی: گویی لاله در دشت مثل دهانی یاقوتی است و بلبل زبان ستایش درخت سبز است.
- ۳۰- یمین دولت، محمود، شهریار جهان  
خدا یگان نکومنظر و نکومخبر  
+ نکات: یمین: سوی دست راست / دولت: گردش نیکی، ظفر، غلبه / یمین دولت: دست راست دولت / نکومنظر: صفت مرکب به معنی نکوروی، نکودیدار / نکومخبر: صفت مرکب به معنی خوش باطن، خوش طینت / خدایگان: پادشاه بزرگ.
- ۳۱- درازتر سفر او بدان رهی بوده ست  
که ده ز ده نگسسته‌ست و کردر از کردر  
+ نکات: کردر: زمین پشته‌پشته، زمین هموار.



- ۳۲- همی ز جوشن برکند غیبه ی جوشن همی ز مغفر بگسسست رفر ف مغفر  
 + نکات: غیبه: پولک‌های آهنی و پولادی جوشن / مغفر: کلاه خود / رفر ف: دامن زره دور لبه کلاه خود که گردن و قسمتی از صورت را بپوشاند.
- ۳۳- تو را بزرگ سپاهیست، وین دراز رهیست همه سراسر پر خار و مار و لوره و جر  
 + نکات: لوره: زمین سیلاب کنده، سیل کند / جر: شکاف، رخنه. خندق کم عمق که دور باغ‌ها و مزارع می‌کنند تا حیوانات به مزارع وارد نشوند.
- ۳۴- گه گرفتن بت صد هزار کودک و مرد بدو شدندی فریادخواه و پوزش گر  
 + نکات: گرفتن: دست به دامن بت زدن، توسل / فریاد خواه: دادخواه، متظلم / پوزش گر: خواهشگر، عذرخواه.
- ۳۵- خفیف را سپه و پیل و مال چندان بود که بیش از این نبود در هوا همانا ذر  
 + نکات: ذر: ذره، گرد پراکنده در هوا و ذره یکی از آن است. / خفیف: سبک و کم‌وزن، حقیر، خوار (اینجا صفت است برای فرمانروای حصار منصوره که از سلطان محمود گریخت).
- ۳۶- تو برکناره ی دریای شور خیمه زده شهان شراب زده برکناره‌های شمر  
 + نکات: شمر: حوض خرد، آبگیر
- ۳۷- به وقت آن که همه خلق گرم خواب شدند تو در شتاب سفر بوده‌ای و رنج سهر  
 + نکات: سهر: بیداری / خواب - سهر: آرایه‌ی تضاد دارد.
- ۳۸- کمرکشان سپه را جدا جدا هر روز کمر برهنه به منزل شدی ز حيله زر  
 + نکات: کمرکشان: کسانی که کمر زر بر میان می‌بستند. / جدا جدا: یکایک / حلیه: پیرایه.  
 معنی: دلاورانی که کمر بند زرین بر میان داشتند هنگام عبور از درون بیشه‌های پر خار، گوهر از کمر بندشان کنده می‌شد و با کمرهای خالی از زیور به منزل می‌آمدند.
- ۳۹- پیادگان را یک‌یک بخواند و اشتر داد به توشه کرد سفر بر مسافران چو حضر  
 + نکات: حضر: شهر  
 معنی: به هر یک از افراد برون مرکب، اشتر بخشید و با دادن آذوقه سفر را بر مسافران آسان می‌کرد.
- کج مثال ۳: کدام گزینه به مفهوم این مصراع نزدیک است؟  
 «به توشه کرد سفر بر مسافران چو حضر»  
 (۱) دشوار را آسان کرد. (۲) راه را هموار کرد. (۳) محال را ممکن ساخت. (۴) معقول را محسوس ساخت.  
 (سراسری ۷۹)
- پاسخ: گزینه «۱» به واسطه‌ی خوبی توشه، سفرهای دشوار را بر مسافران آسان کرد و رنج سفر را به آسایش حضر بدل کرد.
- 
- ۴۰- مبارزانی همدست و لشکری همپشت درنگ پیشه به فر و شتابکار به کر  
 + نکات: مبارز: جنگاور / فر: گریختن / کر: حمله بردن.  
 معنی: جنگاوری همراه و لشکری استوار و حامی که به حمله می‌شتافتند و فرار نمی‌کردند.
- ۴۱- ز دستبرد حکیمان بر او پدیده نشان ز مال‌های فراوان بر او پدیده اثر  
 + نکات: دست بردن: مهارت نشان دادن / دست برد: قدرت دست و هنر آن.  
 معنی: هنر حکیمان و تأثیر مال‌های فراوان بر آن آشکار بود.
- ۴۲- منات و لات و عزّی در مگه سه بت بودند ز دستبرد بت آرای آن زمان، آزر  
 + نکات: منات: بتی از آن طوایف عرب در دوره جاهلیت. / لات: نام بتی در معبد طائف از آن قبیله ثقیف در جاهلیت / عزّی: نام بتی که عرب در جاهلیت می‌پرستیدند / دستبرد: استادی، شیرین کاری / بت آرا: پیکر تراش، بت تراش / آزر: عموی ابراهیم یا نام پدر آن حضرت از آن قبیله قریش و بنی کناز.  
 معنی: منات و لات و عزّی در مکه همان سه بتی بودند که دست ماهر آزر ساخته شده بود.
- ۴۳- به دخل نیک و به تربت خوش و به آب تمام به کشتمند و به باغ و به بوستان برور  
 + نکات: به آب تمام: دارای آب کافی / کشتمند: زمینی که در آن چیزی کاشته باشند. / برور: بارور / دخل: درآمد.
- ۴۴- دگر چو دیولواره که همچون روز سپید پدید بود سرافراشته میان گذر  
 + نکات: دیولواره: از شهرهای هند / گذر: مسیر، راه، طریق.
- ۴۵- دو زان پیمبر بشکست و هر دو را آن روز فکنده بود ستان پیش کعبه پای سپر  
 + نکات: ستان: بر پشت خوابیده، بر پشت افتاده / پای سپر: خاکسار، پای سپرده / سپردن: به کسر اول و فتح دوم: پایمال کردن.



# مدرسایان شریف

## فصل سوم

### «منوچهری»

#### مقدمه

ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از جمله شاعران طراز اول ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری است. تولدش در اواخر قرن چهارم یا نخستین سال‌های قرن پنجم و وفاتش در جوانی به سال ۴۳۲ هـ اتفاق افتاد. علت شهرتش به «منوچهری» انتساب اوست به منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس زیاری امیر طبرستان و گرگان که شاعر اوایل سخنوری را در خدمت او گذرانیده بود. بعد از سال ۴۲۶ سلطان مسعود به قصد تصرف گرگان و طبرستان از ری بدانجا لشکر کشید و منوچهری را به خدمت خود فراخواند، منوچهری در دستگاه سلطان مرتب و منزلتی به‌دست آورد چنانکه مورد حسادت اطرافیان خود واقع شد. باقی عمر کوتاه وی در دربار سلطان غزنه سپری شد تا به سال ۴۳۲ هـ درگذشت.

#### شیوه شاعری

از اشعار منوچهری اطلاعات بسیار از ادب عربی به‌ویژه از شعرای عرب و آثارشان به‌خوبی آشکار است. او نخستین کسی است که محفوظات ادبی را به اشعار خود راه داده است و علاوه بر استقبال از قصاید مشهور تازی، اشاره مکرر به اسامی شاعرانی مشهور و آثار معروفشان و تضمین ابیاتی از آنان نموده است، همچنین اطلاعات بسیاری از شاعران پارسی‌گوی پیش از خود دارد. خالی از لطف نیست که بدانیم ایراد عمده‌ای که از اشعار او گرفته شده، اصرار وی در آوردن علم در شعر است که گویی می‌خواسته از این طریق جوانی خود را در برابر شاعران سالخورده دربار جبران کند. در شعر منوچهری نوعی موسیقی و آهنگ خاص وجود دارد. این موسیقی از سادگی و روانی فکر و زبان شاعر جوان نشأت گرفته است. وی در ایراد تشبیهات و ترکیبات تشبیهی و استعاری مهارتی تمام دارد، در استفاده از برخی ترکیبات بدیع، بی‌پروا است و برای قبول افکار و مضامین شاعران عرب مانند عبور از وادی، وصف شتر، بدنه بر اطلال و دمن و امثال اینها حدی نمی‌شناسد. به‌حق باید او را شاعر طبیعت نامید برای اوصاف قوی و نیرومندی که از مناظر مختلف طبیعت (کوه، بیابان، جنگل، باغ، گلزار، مرغزار، آسمان، باران و ...) در اشعارش دیده می‌شود. منوچهری صنعت تسمیط را گسترش داد و نوع تازه‌ای در شعر به نام مسمط به‌وجود آورد و در این نوع شعر استاد شاخص شد؛ وصف طبیعت و شراب و وصف انگور از موضوعات مسمط‌های او بوده است.

#### گزیده ابیات منوچهری

- ۱- بوستان گویی بتخانه فرخار شده‌ست
- ۲- بر کف پای شمن بوسه بداده وئش

✦ نکات: گویی: پنداری / فرخار: معبد (بتخانه)، کنایه از آراستگی و زیبایی؛ در ادبیات فارسی فرخار به زیبارویان منسوب بوده است / شمن: بت‌پرست، از مرغکان / گلبنکان: ج گلبنک، بوته یا درخت ظریف و نرم نازک گل لطافت و ظرافت را می‌رساند / وئش: بت، صنم، استعاره از گلبن / بوسه دادن: تماس شاخه گل با پای پرنده به هنگام نشستن روی آن است.

معنی دو بیت: گویی بوستان در فصل بهار، بتخانه و خانه شده است و بوته‌های ظریف گل و پرندگان کوچک در آن بت و بت‌پرست گشته‌اند.

معمولاً بت‌پرست در حال نیایش پای بت را می‌بوسد ولی در اینجا بت دارد بر پای بت‌پرست بوسه می‌زند (تصویری خیالی از تماس شاخه گل با پای پرنده وقتی بر روی آن می‌نشیند).

- ۳- سپیده‌دم از بیم سرمای سخت
- بپوشید بر کوه سنجاب‌ها

✦ نکات: سنجاب: جانوری چالاک و زیبا و بزرگ‌تر از موش، دارای دُمی دراز و پرپشم و پوستی به رنگ خاکستری گران‌بها؛ جامه‌ای از پوست سنجاب: کنایه از سبزه یا کنایه از شب، در اینجا ظاهراً کنایه از سایه روشن صبحگاهی است.

معنی بیت: سپیده‌دم، از ترس سرمای شدید، بر پیکر کوه جامه‌ی خاکستری صبحگاهی پوشانید.



#### ۴- پوپوک پیکي نامه زده آندر سر خویش نامه گه باز کند، گه شکند بر شکن

نکات: پوپوک: پرنده‌ای است به اندازه یک سار با منقاری نوک‌تیز، دراز و خمیده این پرنده به طور انفرادی می‌زید، بر روی سرش یک دسته پر دارد که می‌تواند به اراده‌ی خود آن‌ها را مانند بادبز از هم وا کرده و روی هم بخواباند، به همین دلیل او را شانه‌به‌سر گویند، هدهد، پوپو، پونه و پوپک هم از نام‌های دیگر آن است پیکي‌نامه: نامه‌ی پیکي، نامه‌ای که در قدیم لوله کرده و به قاصد می‌دادند تا آن را برساند؛ در اینجا استعاره از کاکل هدهد است. / زده: نصب کرده است. / شکند: تا کند، تا زند، بپیچد شکن: تا، لا، تو

معنی بیت: هدهد با کاکلی که دارد، گویی نامه پیکي به سر زده و آن را گاهی ناز و گاهی روی هم تا می‌کند.

#### ۵- به بانگ نخستین از آن خواب خوش بجستیم چو گو ز طباطبها

نکات: به بانگ نخستین: با اولین نداء، با اولین صدا کردن / گو: گلوله‌ی چوگان بازی، گلوله‌ای که از چوب می‌سازند و با آن چوگان بازی می‌کنند، مخفف گوی / طباطب: چوگان، چوگانی است که سر آن را مانند کفچه می‌سازند، گوی را در آن می‌نهند، به هوا می‌اندازند و هنگام پایین آمدن با سر چوگان می‌زنند. / معنی بیت: با اولین ندای ساقی، چون پریدن گوی از ضربه‌ی چوگان، از خواب پریدم.

#### ۶- از فروغ گل اگر آهرمن آید بر تو از پری باز ندانی دوزخ آهرمنا

نکات مهم: از: به سبب (از سببی) / لا بر تو: نزد تو، پیش تو، / باز ندانی: نمی‌شناسی، نمی‌توانی تمییز بدهی.

معنی بیت: درخشش زیبایی گل چنان است که اگر آهرمین زشت‌رو پیش آید، در پرتو جمال گل، او را از زیبارو تمییز نخواهی داد.

#### ۷- وکاس شربت علی لذة و آخری تداویت منها بها

#### ۸- لکی یعلم الناس انی امرو اخذت المعیشه من باهها

معنی دو بیت: و چه بسا جامی را که برای لذت نوشیدم و دیگری (دومی) را برای آنکه با آن معالجه و مداوا شدم. برای آنکه مردم بدانند که من مردی هستم که از در زندگی آن وارد شده‌ام.

#### ۹- چو حورانند نرگس‌ها همه سیمین طبق بر سر نهاده بر طبق‌ها بر، ز زر ساو، ساغرها

نکات مهم: حور: زن سیاه‌چشم / سیمین طبق: طبق سیمین، طبق نقره‌ای، طبق سفید؛ در اینجا استعاره از جام گل نرگس است. زر ساو: طلای خالص، در این بیت کنایه از زرد رنگ حلقه وسط نرگس / ساغر: جام، پیاله شراب؛ کنایه از حلقه‌ی زرد رنگ وسط نرگس / معنی بیت: نرگس‌ها مانند حوریانی هستند که طبق سفید بر سر دارند، در حالی که بر آن طبق‌ها جام‌هایی از زر خالص نهاده‌اند.

#### ۱۰- به پیش خشم او همواره دوزخ چو کانون‌ها به پیش دست او جاوید دریاها چو فرغرها

نکات مهم: کانون: منقل، آتشدان / فرغر: آبگیر، برکه

معنی بیت: آتش دوزخ در مقابل آتش خشم او چون آتش منقل است (آتش خشم او از آتش دوزخ سوزنده‌تر است). در مقابل دریای بخشش او دریاها چون آبگیرها هستند (سخت‌و و بخشش او از دریاها بیشتر است).

#### ۱۱- چو از زلف شب باز شد تاب‌ها فرو مرد قنبدیل محراب‌ها

نکات مهم: زلف: استعاره از تاریکی / زلف شب: اضافه تشبیهی / تاب‌ها: پیچ‌ها، گره‌ها / فرومرد: خاموش شد / قنبدیل: چراغ، چراغدان، شمعدان

معنی بیت: هنگامی که جعد و پیچ و تاب گیسوان شب گشوده شد (تاریکی شب از بین رفت) چراغ محراب‌ها خاموش گردید.

#### ۱۲- غراب‌ها مزن بیشتر زین نعيقا که مهجور کردی مرا از عشيقا

نکات مهم: غراب: کلاغ / نعيق: آواز کلاغ / عشيق: شوق

معنی بیت: ای کلاغ بیش از این آواز نخوان که باعث دوری و جدایی من از معشوقم می‌شود. (منظور از آواز خواندن کلاغ؛ قارقار کردن آن است چرا که کلاغ آواز ندارد).

#### ۱۳- جرعه بر خاک همی ریزیم از جام شراب جرعه بر خاک همی ریزد آزاده ادیب

نکات: آزاده ادیب: ادیب آزاده / جرعه بر خاک ریختن: رسمی متداول میان می‌نوشان بوده است.

#### ۱۴- چو قوس قزح برگ رزان رنگ به رنگند در قوس قزح خوشه انگور گمانست

نکات: قوس قزح: رنگین‌کمان / رزان: جمع رز، درختان انگور / گمان: نوعی مروارید

معنی بیت: برگ درختان انگور مانند قوس قزح رنگ به رنگ و خوشه انگور در آن چون مروارید است.

کلمه مثال ۱: «گمان» در بیت زیر به چه معناست؟

چون قوس قزح برگ رزان رنگ به رنگند در قوس قزح خوشه‌ی انگور گمانست

(۴) حدس

(۳) ادات تشبیه

(۲) نوعی انگور

(۱) نوعی مروارید

پاسخ: گزینه «۱» گمان: نوعی جواهر است.



### ۱۵- فاخته راست به کردار یکی لعبگر است درفکنده به گلو حلقه مشکین رسنا

**نکات:** راست: درست، عیناً / لعبگر: بازیگر، در اینجا به معنی بندباز / درفکنده: انداخته، افکنده / مشکین: منسوب به مشک، مشک، سیاه / حلقه‌ی مشکین رسن: حلقه‌ای از طناب سیاه، کنایه است از خط سیاه دور گردن فاخته  
معنی بیت: فاخته درست مانند بندبازی است که حلقه طناب سیاهی به گردن انداخته است.

### ۱۶- نرگس تازه چو چاه ذقنی شد به مثل گر بود چاه ز دینار و ز نقره ذقنا

**نکات:** نرگس: نام گلی است خوشبو، گلپایش منفرد و در انتهای ساقه قرار دارند، تعداد گلبرگ‌هایش سه عدد و سفیدرنگ‌اند و کاسبرگ‌هایش نیز سه عدد و هم‌رنگ گلبرگ‌ها می‌باشند. در وسط نرگس معمولاً حلقه‌ای زردرنگ دیده می‌شود که زیبایی خاصی که در زرخدان بعضی از زیبارویان هست، نماد از حلقه زرد وسط نرگس / به مثل: مثلاً، برای مثال، گویی / دینار: سکه طلا، زر مطلق: / رمز از رنگ وسط نرگس؛ چنان‌که نقره هم نماد سپیدی گلبرگ‌هاست. / بیت تشبیه مشروط دارد.

معنی بیت: نرگس نوشکفته گویی چاه زرین زرخدان سیمین شده است، در صورتی که زرخدان مانند چاهی از دینار و نقره باشد.

### ۱۷- زمین محراب داوودست، از بس سبزه پنداری گشاده مرغکان بر شاخ چون داوود خنجرها

**نکات:** داوود: پیغمبر قوم بنی‌اسرائیل و پدر سلیمان نبی است. به آواز خوش و مهارت در سرودن شعر و نواختن مزامیر (سرودها و اشعار مذهبی که با آهنگ خوانده می‌شد) معروف بوده است. سروده‌های او را مزامیر و مجموعه‌ی آن‌ها را «زبور» گویند / محراب داوود: بنا و جایگاهی در مسجد اورشلیم به همین نام / خنجره گشادن: کنایه از آواز خواندن است.

معنی بیت: از بس زمین سبزه و خرم گشته و مرغان داوودوار بر شاخه‌ی درختان سرود و آواز سر داده‌اند که گویی زمین محراب داوود و یا محل خواندن سرودهای مزامیر شده است.

### ۱۸- برافتاد بر طرف دیوار من ز بگمازها نور مهتاب‌ها

**نکات:** طرف: گوشه / جانب / بگماز: شراب، پیاله پر از شراب مهتاب: پرتو ماه، تابش ماه

معنی بیت: از پیاله‌های پر از باده نور مهتابگون می به گوشه دیوار من تابید.

### ۱۹- آبر زبر و بم شعر اعشی قیس همی زد زنده به مضراب‌ها

**نکات مهم:** آبر: «با» حرف اضافه است. / زیر: سیم نازک، آواز باریک / بم: سیم کلفت ساز، آواز درشت و پر / عشی قیس: لقب شاعری بلندپایه از عرب، نامش میمون بن قیس و یکی از چهار شاعر عرب که به اتفاق آن‌ها را شاعرترین شعرای عرب می‌دانستند. / زنده: نوازنده، مطرب / مضراب: آلت زدن، زخمه  
معنی بیت: نوازنده تارهای زیر و بم ساز را به زخمه زدن گرفت و به همراه آن شعر اعشای قیس را تغنی می‌کرد، به آواز بلندی خواند.

### ۲۰- آبی چو یکی کیسگی از خز زرد است در کیسه یکی بیضه کافور کلان است

**نکات مهم:** آبی: به / کیسگی: کیسه‌ی کوچک / خز: پارچه نرمی از پشم یا از پشم و ابریشم / (به، با کرک پوست آن به کیسه‌ی کوچکی از خز زرد تشبیه شده است) / بیضه: گلوله‌ای توخالی از طلا و نقره که مواد خوشبوی چون مشک، عنبر، کافور و غیره در آن می‌گذارند. / کافور: ماده‌ی خوشبوی جامد / بیضه کافور: گلوله پر از کافور، کنایه از قسمت خوراکی و خوشبوی زیر پوست به

معنی بیت: به مانند کیسه کوچکی است از خز زرد که گلوله‌ی بزرگی از کافور معطر در آن جای گرفته است.

### ۲۱- نوز گل اندر گلابدان نرسیده قطره بر او چیست چون گلاب مُصعد

**نکات:** نوز: مخفف هنوز / مصعد: تبخیرشده، پاک و خالص / گلاب مصعد: گلاب چکانیده، کنایه از شبنم

معنی بیت: هنوز گل، گلاب نشده و در گلابدان ریخته نشده است. پس این قطره چون گلاب خالص چیست که روی گل نشسته است؟

### ۲۲- هر که شب ساهر شود پژمرده گردد بامداد وین گل پژمرده چون ساهر شود زاهر شود

**نکات:** ساهر: بیدار، در مصرع اول کنایه از شکوفا شدن (گل) / در مصرع دوم زاهر: درخشان، زیبا و شاداب

معنی بیت: هر که شب بیدار بماند بامداد پژمرده می‌شود اما گل افسرده و پژمرده چون (شب) بیدار شود (وا شود و شکوفا شود)، بامداد، درخشان و شاداب می‌شود.

### ۲۳- گر رخ من زرد کرد از عاشقی گو زرد کن زعفران قیمت فزون از لاله‌ی حمرا کند

**نکات مهم:** لاله حمرا: لاله‌ی سرخ، گونه‌ای از لاله

معنی بیت: اگر عاشقی چهره‌ی مرا زرد کرد، گو بکند چراکه ارزش زعفران بیش از لاله سرخ است.

(زردرویی در رنج عشق از سرخ‌رویی بی‌درد بودن ارزش بیشتری دارد)



۲۴- ور همی چفته کند قد مرا گو چفته کن چفته باید بر چنگ تا بر چنگ ترک آوا کند

+ نکات مهم: چفته: خم، خمیده / چنگ: چنگ اول نام سازی مشهور است، چنگ دوم پنجه و دست / ترک: کنایه از معشوق / آوا کند: آواز دهد، آواز از آن بلند شود. معنی بیت: و اگر معشوق بخواهد قد مرا خمیده کند بگو خمیده کند چرا که چنگ باید خمیده شود تا در دست معشوق ناله آن بلند شود.

۲۵- خورشید چون نبرده حبیبی که با حبیب گاهیش وصل و صلح و گهی جنگ و صد بود

+ نکات: مهم: نبرده: مبارز، جنگاور / حبیب: یار، دوست / وصل: پیوستن، دیدار، ملاقات / صد: روگردانی، برگشت معنی بیت: خورشید چون یار مبارزی است که گاهی با دوست دیدار و آشتی و گاه جنگ می‌کند و روگردان می‌شود.

۲۶- خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار

۲۷- این یکی گویا چرا شد نارسیده چون مسیح وان یکی بی‌شوی چون مریم چرا برداشت بار

+ نکات: ماه و مشتری: کنایه از گل و شکوفه / گویا: ناطق، سخنگو / نارسیده: رشدنیافته / برداشت بار: باردار شد، حامله شد معنی دو بیت: گویی زمین آبستن گل و شکوفه‌ای به زیبایی ماه و مشتری است و پنداری مرغ در گلستان کودکی شیرخواره است (وجه شبه؛ ناله مرغ و کودک. این یکی (مرغ) چرا چون مسیح قبل از زمان موعود زبان باز کرد؟ و آن دیگری (خاک زمین) بدون شوهر مانند مریم مقدس باردار شد؟

۲۸- زردگل بینی، نهاده روی را بر نسترن نسترن بینی گرفته زردگل را در کنار

۲۹- این چو زرین چشم بر وی بسته سیمین چشم‌بند وان چو سیمین گوش اندر گوش زرین گوشوار

+ نکات مهم: زردگل: گل زرد، یکی از گونه‌های گل سرخ / نسترن: گلی از گونه‌های وحشی گل سرخ / این: ضمیر اشاره است و مرجع آن گل زرد است / وان: ضمیر اشاره به دور و مرجع آن گل نسترن است.

معنی بیت: گل زرد را می‌بینی که روی در روی گل نسترن نهاده است و نسترن گل زرد را در آغوش کشیده است. (در این حالت) این (گل زرد) چون چشم زرینی است که بر آن چشم‌بند سیدی بسته و آن (گل نسترن) مانند گوش سیمین رنگی که از آن گوشوار زرینه‌ای آویزان شده است.

۳۰- نوروز ماه گفت «به جان و سر امیر کز جان دی برآرم تا چندگه دمار

۳۱- گرد آورم سپاهی دیبای سبزه‌پوش زنجیر زلف و سرو قد و سلسله عذار

+ نکات: بر جان و سر امیر: بای قسم؛ به جان و سر امیر قسم / کز جان دی برآرم تا چندگه دمار: که از دی‌ماه انتقام می‌کشم / تا چندگه: ظاهراً پس از چندی، تا چندگاه / دیبای: پارچه‌ای ابریشمی رنگین و دیبای سبزه‌پوش: پوشنده دیبای سبز، کنایه از پوشش سبز درختان و گیاهان / زنجیر زلف: سلسله موی، کسی که گیسوان تابدار دارد / عذار: موی بلند دو جانب صورت / سلسله عذار: کسی که موی دو طرف صورتش تاب داده شده باشد / زنجیر زلف و سرو قد و سلسله عذار: کنایه است از درختان بلندبالا با برگ‌های موج و روی هم ریخته، مانند شمشاد و بید مجنون و امثال آن

معنی بیت: ماه نوروز گفت: قسم به جان و سر امیر که زمستان را به پایان می‌رسانم و سپاهی از دیبای سبزرنگ از درختان سرو قامت با برگ‌های موج گرد می‌آورم.

۳۲- این جشن فرخ سده را چون طلايگان از پیش خویشتن بفرستاد کامکار

+ نکات مهم: فرخ: خجسته، همایون / طلايگان: جمع طلايه، پیش‌قراول

معنی بیت: نوروز پیش از آنکه با زیبارویان باغ و عروسان سبزه‌زار، پرده‌سرای را به دشت و صحرا برد، این جشن فرخنده سده را چون پیشروان سپاه از جانب خود با کامروایی و پیروزی گسیل کرد.

۳۳- گر شیرخواره لاله‌ستان است، پس چرا چون شیرخواری بلبل کوهی زند صغیر!

+ نکات مهم: بلبل کوهی: بلبلی که در دشت و صحرا باشد. / صغیر: بانگ و فریاد مرغان

معنی بیت: اگر لاله‌زار شیرخواره است پس چرا بلبل کوهی (همچون طفل شیرخواره) ناله و فریاد می‌کند؟

۳۴- بر روی لاله، قیر به شنگرف برچکید گویی که مادرش همه شنگرف داد و قیر

+ نکات مهم: لاله: گل پیازدار معروف با جام قشنگ و کامل که لکه‌های سیاهی در قاعده‌ی گلبرگ‌ها دارد.

شنگرف: جسمی سیاه است که در طبیعت به صورت توده و رگه یافت می‌شود. گرد آن سرخ است و در نقاشی به کار می‌رود.

معنی بیت: بر روی لاله رنگ‌های قرمز و سیاه چکیده، گویی مادرش او را با شنگرف و قیر تغذیه کرده است (اشاره است به سرخی گلبرگ‌ها و سیاهی معروف به داغ لاله).

۳۵- اکنون میان ابر و میان سمنستان کافور بوی باد بهاری بود سفیر

+ نکات: سمنستان: باغ یاسمن، سمن‌زار / کافور بوی: خوشبوی معطر، آنچه بوی کافور بدهد / کافور بوی باد بهاری: باد بهاری کافور بوی (صفت و موصوف مقلوب) / سفیر: میانجی، واسطه، پیام‌آور

معنی بیت: اکنون میان ابر و سمن‌زار باد بهاری خوش عطر و بو میانجی است.





# مدرس‌ان شریف

## فصل چهارم

### «ناصر خسرو»

#### مقدمه

حکیم ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی ملقب به «حجت»، از شاعران توانمند و درجه اول زبان فارسی در قرون چهارم و پنجم هـ. ق است. وی از طرفداران معتقد و متعصب مذهب اسماعیلیه بوده و از مبلغان دینی آنان به‌شمار می‌رفته است.

ناصر خسرو که از دوران کودکی به کسب علم و معرفت پرداخت، در اوایل جوانی به دربار راه یافت و شغل‌های دیوانی بسیار داشت، اما در سن ۴۳ سالگی به دنبال خوابی که دید، برای پی بردن به حقایق راهی مکه شد. در این سفر چهار بار اعمال حج انجام داد و وقتی به قاهره رفت با تبلیغ مؤید فی‌الدین مقرب خاص خلیفه فاطمی مستنصر به مذهب اسماعیلی گروید. وی از سوی خلیفه لقب «حجت خراسان» یافت و مأمور تبلیغ مذهب اسماعیلی در خراسان شد در حالی که قبل از آن پیرو مذهب حنفی بود. بعد به بلخ برگشت و به تبلیغ پرداخت اما فقیهان اهل سنت با او به مخالفت برخاستند و سرانجام به یمگان پناهنده شد و سال‌ها در آن درّه محصور بود تا آن‌که به سال ۴۸۱ یا ۴۷۱ هـ. ق درگذشت.

آثار منثور وی عبارتند از:

۱- سفرنامه: حاصل مشاهدات سفر هفت ساله است که یکی از منابع مهم جغرافیای تاریخی و از متون معتبر فارسی است.

۲- خوان اخوان

۳- گشایش و ره‌ایش

۴- جامع‌الحکمتین (در بیان حکمت دینی و حکمت فلسفی)

۵- زادالمسافرین (در معقولات و علوم الهی، بنا بر مذهب اسماعیلیه)

۶- وجه دین و تأیید مذهب اسماعیلیه

وی به شرح افکار و عقاید خود و اسماعیلیه در آثارش پرداخته است و چون ذهنی علمی دارد، به شدت تحت تأثیر روش منطقیان در بیان مقاصد خود است. در قصاید خود نیز از قیاسات و استنتاج‌های عقلی بسیار بهره جسته، به همین سبب اشعار وی از هیجانانگیز شاعرانه و خیالات باریک و دقیق شعرا خالی است.

خاصیت عمده‌ی شعر ناصر خسرو اشتغال آن بر مواظ و حکم بسیار است که در این راه پیرو کسانی است. استفاده از لغات عربی و ترکیبات تازی نیز از ویژگی‌های آثار منظوم و منثور اوست. از آثار منظومش، نخست دیوان اوست. دیوان ناصر سرشار از موضوعات حکمی و فلسفی است. مشرب فلسفی او حکمت قدیم مخصوصاً فلسفه مشایی- نوافلاطونی با تمایل به شیوه تفکر عرفا است. وی دین و فلسفه را با یکدیگر پیوند می‌دهد اما در عین حال در عقاید و احکام دین استوار است. دو منظومهٔ مثنوی به نام‌های «روشنایی نامه» در وعظ و حکمت و «سعادت‌نامه» است که بر روش منظومه‌ی نخست می‌باشد. در قصاید ناصر خسرو گاهی تنها یک یا چند لغت در بیتی پیچیدگی ایجاد می‌کند که ما ابتدا ابیاتی را آورده‌ایم که تنها با توضیح چند واژه می‌توان به معنای آن پی برد و سپس وارد ابیات پیچیده‌تر می‌شویم.

مفاهیم به کار برده شده در قصاید ناصر خسرو بیشتر وعظ و حکمت است. وی بیشتر به دعوت به علم آموزی، توجه به تأویل مفاهیم قرآن، پرهیز از مدیحه‌سرایی برای شاهان و سلاطین، دعوت طریقت اسماعیلیه و پیروی از آنان و ... می‌پردازد.

از نظر سبک فکری شاعر باید گفت: ناصر خسرو خواستار جامعه‌ای است پاک و منزّه دور از مفاصد اخلاقی و چاپلوسی و خیانت و عیش و عشرت. دیوان او مشتمل است بر عقاید مذهبی، اخلاق، اشعار سیاسی درباره انتقاد از امیران و شاهان و شاعران ستایشگر، انتقاد و شکایت از مردم عامی و عالمان و فقیهان خاصه خراسانیان، ستیهندگی و پر خاشگری، وصف طبیعت و مدیحه‌گویی.

نکته مهم درباره‌ی ناصر خسرو عقل‌گرایی اوست و در تمام آثار ناصر خسرو تفکر در حوزه دین و حمایت از دین کاملاً نمایان است.



## گزیده ایات ناصر خسرو

- ۱- کی شود زندان تاری مر ترا بستان خوش؟  
گرچه زندان را به بستان ها کنی بستان لقب  
+ نکات مهم: بستان ها: جمع بستان، مکر و حيله و همچنين نام جادوگری است.  
معنی بیت: چگونه و کی زندان تاریک برای تو به بوستانی خوش مبدل می شود؟! (استفهام انکاری است) اگرچه زندان را با مکر و حيله بوستان لقب دهی و آن را شبیه بوستان جلوه دهی.
- ۲- من به یمگان در به زندانم از این دیوانگان  
عالم السیرى تو، فریاد از تو خواهم، آی رب  
+ نکات مهم: عالم السیر: داننده راز، مقصود خداوند است که در قرآن آمده است: «وَ اَنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفٰی.»  
معنی بیت: من در زندان یمگان اسیر دیوها (زشتی ها و پلیدی های دنیا) شده ام خدایا تو از درد من با خبری، از تو کمک و یاری می خواهم.
- ۳- در بند مدارا کن و در بند میان را  
در بند مکن خیره طلب ملک دارا  
+ نکات مهم: میان در بستن: آماده شدن برای کاری / بند: زندان، استعاره از دنیا / دارا: داریوش سوم که به عظمت و گنج فراوان شهرت داشته است / میان دو «در بند» مصرع اول، جناس مرکب وجود دارد. در بند (اول) «در» حرف اضافه و «بند» اسم، در بند (دوم) «در» پیشوند و «بند» فعل امر از بستن.  
معنی بیت: با زندان این تن در این دنیا بساز و خود را آماده کن و بپهوده در طلب ملک و آسایش جهان مباش.
- ۴- جمله گشته ستند بیزار و نَقُور از صحبتم  
هم زبان و هم نشین و هم زمین و هم نسب  
+ نکات مهم: نفور: تفریق و جدایی و اینجا به معنی بیزار و رمنده و متنفر، گریزان.  
معنی بیت: تمامی کسانی که در اطراف من بودند از هم زبان و هم نشین گرفته تا هم نژاد و نسبت من، همگی از صحبت و کلام من بیزار و متنفر شده اند.
- ۵- کس نخواند نامه من کس نگوید نام من  
جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شَغَب  
+ نکات مهم: نامه: کتاب / شَغَب: غوغا و فریاد و آشوب و فتنه.  
معنی بیت: هیچ کس کتاب مرا نمی خواند و نامی از من بر زبان نمی آورد، نادان از کوتاهی و نقص عقل خود و دانا هم از ترس غوغا و آشوب (کتاب من پر از حقایق است).
- ۶- من برون آیم به برهان ها ز مذهب های بد  
پاک تر زان کز دم آتش برون آید ذهب  
+ نکات مهم: ذهب: زر، زیرا آتش زر را نابود نمی کند. / برون آمدن: خارج شدن و خود را تبرئه کردن / برهان: دلیل و استدلال / مذهب های بد: عقاید بدعت آمیز / مذهب و ذهب: جناس زاید دارد.  
معنی بیت: من با دلایل و برهان های (عقلی) از مذهب ها و عقاید بدعت آمیز برون می آیم (پیروی نمی کنم) مانند طلایی که از آتش بیرون می آید خالص تر و پاک تر می شوم (بیت تشبیه مضمَر دارد؛ تشبیه مضمَر یعنی تشبیه پنهان، بدین معنی که ظاهراً با ساختار تشبیهی مواجه نیستیم ولی مقصود گوینده تشبیه است و به هر حال جمله قابل تأویل به جمله تشبیهی است. در اینجا می گوید من مانند طلایی هستم که از آتش برون می آید؛ ساختار تشبیهی دیده نمی شود اما تشبیه در آن است).
- ۷- می فروش اندر خرابات ایمنست امروز من  
پیش محراب اندرم با ترس و با بیم و هرب  
+ نکات مهم: هرب: گریز، گریختن / خرابات: میخانه.  
معنی بیت: فروشنده می با این کار غیرشرعی که انجام می دهد در خرابات امنیت دارد، اما من در محراب با ترس و هراس و در حال گریز هستم.
- ۸- عز و ناز و ایمنی دنیا بسی دیدم، کنون  
رنج و بیم و سختی اندر دین ببینم یک ندب  
+ نکات مهم: ندب: داو کشیدن در بازی نرد است. هنگامی که بازی در ششدر می افتد و تمام می شود.  
معنی بیت: ای پسر، پیدا به علم و طاعتست مردم بی علم و طاعت گاو باشد بی ذنب
- ۹- نکات مهم: گاو بی ذنب: گاو بی دم و مراد انسانی است که خوی حیوان دارد.  
معنی بیت: ای پسر، انسان از حیوان به سبب داشتن علم و ایمان متمایز می شود؛ انسانی که بدون علم و ایمان باشد مانند حیوان بی دم است (خوی حیوانی دارد).
- ۱۰- از پس پیغمبر و حیدر بدین در ره مده  
یک رمه بیگانگان را تات نفزاید عطب  
+ نکات مهم: عطب: هلاک / تات: تات را  
معنی بیت: فخرت به سخن باید ازیرا که بدو کرد
- ۱۱- فخر آن که نماند از پس او ناقه ی عَضْبَا  
نکات مهم: ناقه ی عَضْبَا: شتر ماده گوش شکافته، لقب ناقه پیامبر اسلام بوده است. اشاره به حدیث: أُوتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ (سخنان جامع به من داده شد).

- ۱۲- چند در ما این کواکب بنگرند / روز و شب چون چشم‌های بی‌سُبات؟  
 + نکات مهم: سُبَات: آسایش و راحت. این کلمه از آیه‌ی شریفه‌ی: «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» گرفته شده است / روز - شب: تضاد، از نظر دستوری هم قید زمان هستند.  
 معنی بیت: تا کی این ستارگان مانند انسانی که چشمانی مضطرب و پریشان دارد، روز و شب در ما بنگرند.
- ۱۳- چو مست خفت به بالینش بر تو، ای هشیار / مزن گزافه به انگشت خویش پنگان را  
 + نکات: پنگان: فنجان / مصراع دوم: در بالین مست با انگشت به فنجان مزن که او بیدار نمی‌شود.  
 معنی بیت: ای انسان هوشیار، وقتی فرد مست در بالین خود خوابیده است، بیهوده با انگشت به فنجان مزن (کار بیهوده مکن).
- ۱۴- ای طلبکار طرب‌ها، مر طرب را غمروار / چند جوئی در سرای رنج و تیمار و تعب؟  
 + نکات: غمَر: آدم نادان و گول، فرد بی‌تجربه و نآزموده / سرای رنج: استعاره از دنیا.  
 معنی بیت: ای انسانی که شادی طلب می‌کنی، چقدر در این دنیای پر رنج و سختی، مانند انسان نادان و بی‌تجربه شادی و طرب جستجو می‌کنی.
- ۱۵- در هزیمت چون زنی بوق ار به جایستت خرد؟ / ورنه ای مجنون چرا می‌پای کوبی در سَرَب؟  
 + نکات: در هزیمت بوق زدن: کنایه از نادانی است، زیرا در هنگام پیروزی بوق می‌زنند (شادی می‌کنند) / سرب: زیرزمین / در سرب پای کوبیدن: کنایه از کار بیهوده کردن؛ زیرا کسی آهنگ ضربه گام او را نمی‌شنود.
- ۱۶- بنگر اندر لوح محفوظ، ای پسر / خط‌هاش از کاینات و فاسدات  
 + نکات: لوح محفوظ: لوح نبشته‌ای در آسمان هفتم که در قرآن به کار رفته است: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (نه که این قرآنی بزرگوار است در لوحی نگاه داشته). «محفوظ» را تفسیر کرده‌اند به اینکه از تبدیل و تغییر و تحریف محفوظ است. / کاینات و فاسدات: موجوداتی که در جریان کون و فساد هستند.
- ۱۷- خط ایزد را نفرساید هگزرز / گشت دهر و دایرات سامکات  
 + نکات: نفرساید: فرسوده نکند / هگزرز: هرگز / دایرات سامکات: افلاک بلند / گشت دهر: گذشت روزگار / سمک: آسمان.  
 معنی بیت: گردش افلاک بلند و آسمان (گردش روزگار) هرگز نمی‌تواند خط ایزدی را (لوح محفوظ، قرآن) را فرسوده کند یا تغییر دهد.
- ۱۸- عاقلان را در جهان جائی نماند / جز که بر کهسارهای شامخات  
 + نکات: کهسارهای شامخات: ناصرخسرو اشاره به خود می‌کند که در منطقه‌ی کوهستانی یمگان مأوی گزیده است و در ابیاتی خود را در آن کهسارها همچون سیم و گوهر و لعل می‌داند که درون سنگ‌ها جای گرفته است.
- ۱۹- حیلت و رخصت بدین در فاش کرد / مادر دیوان به قول بی‌ثبات  
 + نکات: رخصت: آسان‌گیری در دین / مادر دیوان: خلیفه / حیلت: منظور حیله‌های شرعی و فقهی است که ابوحنیفه بدان شهرت داشته است.
- ۲۰- هر زمان بت‌ر شود حال رمه / چون بُودش از گرسنه گرگان رعات  
 + نکات: رعات: جمع راعی به معنی چوپان / گرسنه گرگان: اضافه مقلوب؛ گرگان گرسنه.  
 معنی بیت: حال این گروه (به تحقیر گله) بدتر می‌شود وقتی چوپان‌ها از گرگ‌های گرسنه باشند.
- ۲۱- هر که به شمع خرد ندید رخت / پیش تو مدهوش گشت و شمعون شد  
 + نکات: شمعون: نام یکی از برادران یوسف که بیش از دیگران با او دشمن بود و می‌خواست او را بکشد، برادرش یهودا مانع شد. میان شمع و شمعون در این بیت جناس زاید است.  
 معنی بیت: هرکسی که به راه تو و درون تو با دیدگان خرد نگاه نکرد مانند شمعون دشمن تو می‌شود و قصد جان تو را می‌کند.
- ۲۲- پنجاه سال رفتی از گاهواره تا گور / بر ناخوشی بریدی راهی دین شبستی  
 + نکات: چیزی که بر شبست ناخوش آید.
- ۲۳- سر به فلک برکشید بی‌خردی / مردمی و سروری در آهون شد  
 + نکات: آهون: رخنه و نقب و سوراخ، یعنی انسانیت پنهان و ناپدید شد.  
 معنی بیت: نادانی به اوج خود رسید و انسانیت پنهان و ناپدید شده همچون کسی که در سوراخی پنهان شده است.

(سراسری ۹۶)

کج مثال: مقصود از «در آهون شدن» در بیت زیر کدام است؟

مردمی و سروری در آهون شد

«سر به فلک برکشید بی‌خردی»

(۴) در سختی افتادن

(۳) غمگین شدن

(۲) فزون گشتن

(۱) پنهان شدن

پاسخ: گزینه «۱» آهون: رخنه و راه و مجرای که زیر زمین می‌کنند، نقب، سُمج/در آهون شدن: در سوراخی در زیر زمین رفتن، کنایه از پنهان و مخفی و نایاب شدن.



- ۲۴- سوی خردمند گرگ نیست امین  
گر سوی تو گرگِ نحس مأمون شد  
+ نکات: مأمون: امان یافته.
- ۲۵- بنده‌ی ترکان شدند باز، مگر  
نجم خراسان نحس و مخبون شد  
+ نکات: مخبون: پنهان شد.  
معنی بیت: دوباره بنده‌ی ترکان شدند، شاید ستاره بخت خراسان منحوس و پنهان شده است.
- ۲۶- نعمت و شدت او از پس یکدیگر  
حنظله با شگر، با گل خار آید  
+ نکات: حنظل: میوه‌ی گیاهی که به نهایت تلخ است، مفرد آن حنظله است. / شدت: سختی.
- ۲۷- هر که پیش آیدش از خلق بیوبارد  
گر صغار آید و یا نیز کبار آید  
+ نکات: بیوبارد: از مصدر اوباردن و اوباریدن به معنی بلع کردن / صغار و کبار: جمع صغیر و کبیر به معنی خرد و کلان.
- ۲۸- گه سپاه آرد بر تو فلکِ داهی  
گه ترا مشفق و یاری ده و یار آید  
+ نکات: داهی: زیرک / مشفق: اسم فاعل از مصدر اشفاق به معنی دوست و یار / اشاره به ریا و دورویی روزگار دارد که گاهی یار و همراه و گاهی بر ضد توست.
- ۲۹- باغ را از دی کافور نثار آمد  
چون بهار آید لؤلؤش نثار آید  
+ نکات مهم: کافور: استعاره از برف / لؤلؤ: مروارید، استعاره از باران / نثار: افشاندن، پراکندن
- ۳۰- به سرا اندر دانی که خداوندش  
نه چنان آید چون غله‌گزار آید  
+ نکات: غله‌گزار: اجاره‌دهنده  
معنی بیت: صاحب خانه مثل مستأجر وارد خانه نمی‌شود.
- ۳۱- گشت بدبخت جهان و شد به نفرین و خزی  
هر که او را دیو دنیا جوی در پهلو خزید  
+ نکات: به نفرین: نفرین شده، ملعون / خزی: رسوا شدن و خوار شدن / بین خزی و خزید جناس زائد است.
- ۳۲- خار مدرو تا نگرده دست و انگشتت فگار  
از نهال و تخم تتری نی‌شکر خواهی چشید؟  
+ نکات: تتری: سماق / فگار: زخمی / مصرع دوم: استفهام انکاری دارد.
- ۳۳- گل خوشبوی پاکیزه‌ست اگر چند  
نروید جز که در سرگین و شدیار  
+ نکات: شدیار: زمینی که با گاو شخم زده باشند تا در آن بذر بپاشند.
- ۳۴- چون همیشه چون زنان در زینت دنیا چخی  
گرت چون مردان همی در کار دین باید چخید؟  
+ نکات: باید چخید: چخیدن به معنی کوشیدن / گرت: اگر تو را
- ۳۵- کام را از گرد بی‌باکی به آب دین بشوی  
تا بدو بتوانی از میوه و شراب دین مزید  
+ نکات: مزید: مکیدن و مزه کردن / بی‌باکی: گستاخی  
مفهوم بیت: کام و درونت را از گستاخی‌ها با آب دین تطهیر کن، تا بتوانی به‌واسطه‌ی آن از مزه‌ی اصلی میوه و شراب دین را بچشی.

کلمه مثال ۲: در بیت زیر منظور از «کافور» و «لؤلؤ» به ترتیب چیست؟

باغ را از دی کافور نثار آمد چون بهار آید لؤلؤش نثار آید

(۱) برف - باران (۲) گرد پیری - باران (۳) گل مریم سفید - شبنم (۴) باد سرد - مروارید

پاسخ: گزینه «۱» برف از جهت سپیدی به کافور تشبیه شده و قطره باران به لؤلؤ و مروارید که در ادب پارسی بسیار تکرار شده است.

- ۳۶- سوی گاو یکسان بود گاه و دانه  
به کام خرد اندر چه میده چه جودر  
+ نکات: جودر: گیاهیست خودرو که در میان زراعت‌ها روید. / میده: آرد گندم دوباره بیخته. / بیت اسلوب معادله دارد.  
معنی بیت: در نظر ایشان نادان چیز با ارزش (مثل دانه) و چیز بی‌ارزش (مثل گاه) یکسان است. همان‌طور که میده و جودر برای خر تفاوت ندارد.
- ۳۷- با صورت نیکو که بیامیزد با او  
با جبّه سقلاطون با شعر مطیر  
+ نکات: بیامیزد: آمیزش کند، منظور آمیزش توالدی و تناسلی است. / سقلاطون: نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده. / شعر: جامه ابریشمین / مطیر: نوعی چادر بوده است.
- ۳۸- جز اندر حرب‌گاه سخت، پیدا  
نیاید هرگز از فرار کرار  
+ نکات: فرار: فرار کننده / کرار: حمله برنده  
معنی بیت: فقط در میدان‌های جنگ سخت، دلیر از ترسو مشخص می‌شود (فرار کننده از حمله برنده متمایز می‌شود).



## مدرسان شریف

### فصل پنجم

#### «سنایی»

#### زندگی نامه سنایی

سنایی با نام کامل «حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی» در قرن پنجم در شهر غزنین به دنیا آمد. او مقدمات دانش‌های زمانه را در پیشگاه پدر فراگرفت و در سفرهای چندی که به بلخ، سرخس، هرات و نیشابور داشت، ادب پارسی و تازی، فقه و حدیث و تفسیر، پزشکی و اخترشماری را از محضر بزرگان زمانه خود فراگرفت. سنایی پس از آن که با ادب و هنر پارسی آشنا شد و فنون سخن شعر را آموخت مانند بسیاری از هم‌عصران خود به دربار غزنویان رفت. غزنویان با پادشاه‌های زیادی که به اهل علم و ادب می‌دادند، توانسته بودند تعداد زیادی از دانشمندان و شاعران و ... را در دربار خود جمع کنند. روزگار سنایی در دربار غزنویان به خوش‌گذرانی می‌گذشت، ولی یک تحول روحی باعث شد تا مسیر زندگی سنایی تغییر کند. پس از این تحول، به شهرهای هرات و نیشابور رفت و سپس راهی سفر حج شد. در همین سفر معنوی بود که بسیاری از شیفتگان حقیقت و عرفان را شناخت و مقدمات انقلاب درونی در وی پدید آمد. شاعر شوریده‌ی ما بقیه‌ی عمر خود را در کنج خلوت و انزوا صوفیانه گذراند و به تدوین و تنظیم اشعارش پرداخت. سنایی در سال (۵۳۵ هـ. ق) درگذشت و مقبره‌اش هم اکنون در غزنین است. در سرگذشت‌نامه‌هایی که از حکیم سنایی به‌دست است و در آن از دانش و هنر و چندی و چونی شعر او سخن رفته است از دو گونه شعر او یاد می‌شود. شعری در مایه مدح و ستایش که از شاعری مداح و ستایشگر برانزده است و شعری در زهد و مثل و اخلاق و پرهیزگاری و وارستگی که از شاخصه‌های هنر شاعری و نام‌آوری اوست.

عموماً، سنایی را در آغاز شاعری‌اش پیرو فرخی، منوچهری و عنصری می‌دانند و گاه از مسعود سعد سلمان، که سنایی زمانی گزیده‌ای از شعرهای او را جمع‌آوری کرده بود. به هر حال اگر سنایی در آن حدود باقی می‌ماند، نامی بلندتر از معزی و مختاری نداشت. دوران دیگر، در دگرگونی احوال اوست که قصه‌ای برای آن نیز ساخته‌اند و از «دیوانه‌ای لایه‌خوار» سخن گفته‌اند که در دیدار سنایی، به کوری چشم شاه و ستایشگر او یعنی سنایی، باده‌ی دُرْدآلود نوشیده است و این مایه تنبه و بیداری سنایی می‌شود. وی در روزگار چیرگی خود در سخن‌پردازی و پیری که به پایگاهی بلند رسیده است از مدح و ستایش دیگران اجتناب نکرده است. پیداست او نیز مردی است از ابنای زمانه که به هر سان باید زندگی کند و نیازهای خانه و خاندان را فراهم سازد.

#### ویژگی‌های اشعار سنایی

شعر سنایی شعری توفنده و پرخاش‌گر است. مضامین اغلب قصاید او در نکوهش دنیاداری و دنیاداران است. او با زاهدان ریایی و حکام ستمگر، بی‌پروا می‌ستیزد و از بیان حقیقت ترسی ندارد. وی با نقد اوضاع اجتماعی روزگارش علاوه بر بیان دردها و معضلاتی که دامن‌گیر زمانه شده است، نشان می‌دهد که شاعری اهل درد و دین است.

تیغ تیز زبان او در اغلب موارد متوجه دنیادوستان و حاکمان ظالم است. سنایی بارها با تصویر کشیدن زندگی زاهدانه پیامبر و معصومین و صحابه و تأکید بر آن در قصایدش سعی دارد جامعه آرمانی خود را - که مجال ظهور پیدا کرده - نشان دهد.

اندیشه‌ی زهد و عرفان نیز از مهم‌ترین محورهای موضوعی در قصاید سنایی است. از لحاظ زمانی، سنایی نخستین مثنوی‌سرای بزرگ عرفانی در زبان فارسی است، دومین عطار است و سومین مولوی که با وجود اینکه از هر دو استاد پیشرو گوی سبقت را ربوده است باز هم حق‌شناس بوده که گفته:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او      ما از پس سنایی و عطار آمدیم

بدون تردید سنایی در توسعه و اشاعت و نضج بخشیدن به شعر عرفانی تأثیر بسزایی داشته ولی این بدان معنی نیست که وی اولین کسی است که تصوف و عرفان و اخلاق را وارد شعر فارسی کرد. قبل از او هم کسانی چون شقیق بلخی، بایزید بسطامی و غیره بوده‌اند که مضامین عرفانی را در شعر به‌کار برده‌اند. ولیکن وی به‌طور قطع اولین کسی است که یک منظومه عرفانی با مضمون زهد، اخلاق و عرفان سروده است و به شعر عرفانی تشخص سبکی بخشیده است. سنایی که برای سراینده‌گان بعدی سرمشق و نمونه قرار گرفت طبیعتاً از آثار پیشینیان غافل نبوده بلکه همواره آنها را مدنظر داشته و از آثار آنها بهره‌هایی برده است.



از یک طرف، شعرای متصوف چون عطار نیشابوری و مولوی و از طرف دیگر سعدی، حافظ، بهار، بیدل دهلوی و اقبال لاهوری به سبک ساده و شیوه شیوایی سنایی رو می‌آورند. غیر از توحید و ثنای خداوندی و تذکار قرآن و ذکر احادیث و تکرار گفته‌های مشایخ که در جای جای آثارش مشاهده می‌گردد موضوعاتی از قبیل نعت و منقبت و عظمت انسان، اتباع از شریعت، علم، قناعت، توکل، سعی و عمل، هدایت خداوندی، اعراض از جهان فانی، مرگ، پرواز به عالم بالا، نکوهش رذایل نفسانی، مخالفت با نفس، حسد، هوا و هوس، شهوت و شره، خشم، حرص و طمع، خواست و آرزو، بخل، مکر و ریا، کینه، زشت‌خوئی و دورنگی، مخالفت با افراط در خورد و خواب، انتقاد از خنده هرزه، مهم‌ترین مضامین شعری او هستند.

همچنین نکوهش دنیا، تفکر درباره‌ی مرگ، توصیه به گسستن از آرزوهای طولانی و بی‌حد و حصر، تذکر به خویشستن حقیقی آدمی از مضامین رایج قصاید اوست.

زبان شعر سنایی در قصاید و مثنوی‌هایش زبانی سخت و سنگین است، اما غزلیات سنایی به حکم مضمون عاشقانه‌ای که دارند لطیف‌ترند.

## آثار سنایی

دیوان اشعار، حدیقه‌الحقیقه و طریقه‌الشریعه، که همان فخری نامه یا الهی‌نامه است و از شاهکارهای مهم ادب عرفانی محسوب می‌شود، سیرالعباد الی‌المعاد، طریق‌التحقیق، کارنامه بلخ، عشق نامه، دو مثنوی عقل نامه و تحریمه‌القلم و مکاتیب سنایی از مجموعه آثار سنایی هستند که ما در این فصل فقط به بررسی حدیقه سنایی می‌پردازیم.

## حدیقه‌ی سنایی

### ۱- ای درون — رور — آرای وی خرد بخش بی‌خرد بخشای

**نکات:** درون: منظور دل آدمی است؛ زیرا که عنایت و جذبه‌ی الهی دل را مستعد معرفت می‌گرداند. / برون: مراد آفرینش قالب انسانی است که با بهترین صورت آراسته شده است. «صوَرکم فاحسن صوَرکم» و «فاذا سوَّیْتَه فنفختُ فیهِ من روحی» بیان همین مفهوم است و این صفت کمال خاص حق تعالی است که علاوه بر ظاهر، باطن مصنوع را نیز می‌پروراند و کمال می‌بخشد. / خردبخش: بخشنده‌ی خرد به آدمیان تا در پرتو آن به راه راست بروند. / بی‌خرد بخشای: بخشاینده‌ی کسی که از روی بی‌خردی، به گناه و گمراهی کشیده می‌شود.

### ۲- عرش تا فرش جزو مبدع توست عقل با روح پیک مسرع توست

**نکات:** عرش: مراد عرش الهی است. / مُسرع: شتاب یافته، اسم مفعول / فرش: هر آن چه بگسترند مجاز از زمین است. / مبدع: نوآفریده شده، اسم مفعول از ابداع، «ابتداع» پیدا کردن چیزی که مسبوق به ماده و مدت نبود مقابل تکوین که مسبوق به ماده است و احداث که مسبوق به مدت نه بر ذات او است. / عقل و روح: منظور از عقل، صادر اول باری تعالی عقل کل است و منظور از روح، نفس کلی است که روح عالم است.

**مفهوم بیت:** آسمان و زمین و هر چه در آن است گوشه‌ای از ابداعات خلقت توست و عقل و روح پیک‌های شتاب‌یافته و تندرو تو هستند که پیوسته از مبدأ کل کسب فیض می‌کنند و هستی را بهره‌مند می‌سازند.

### ۳- نام‌های بزرگ محترمت رهبر جود و نعمت و کرمت

**نکات:** محترم: با حرمت، مورد تکریم

**مفهوم بیت:** نام‌های خداوند هریک مظهر و نمودی از صفات بزرگ و محترم خداوند هستند و هر کدام بر یکی از صفات برگزیده‌ی الهی دلالت دارند.

### ۴- هریک افزون ز عرش و فرش و ملک کان هزار و یک است و صد کم یک

**نکات:** عرش - فرش: جناس ناقص اختلافی

**مفهوم بیت:** هر یک از نام‌های نیکوی تو در شأن و شکوه و بزرگی از عرش و فرش و ملک - که نمادهای بزرگی محسوب می‌شوند - بیشتر و ارزشمندترند و درباره‌ی این نام‌ها که ۱۰۰۱ هستند یا ۹۹ اختلاف وجود دارد (در اینکه اسماء الهی چیست و تعداد آن چند است و اینکه آیا هر نام نیک شایسته‌ای را می‌توان بر او اطلاق کرد یا باید از سوی شرع تجویز شود، اختلاف است).

### ۵- کفر و دین هر دو در رخت پویان وحده لا شریک له گویان

**نکات:** پویان - گویان: جناس ناقص اختلافی / کفر - دین: تضاد.

**مفهوم بیت:** کفر و دین هر دو مخلوق حق تعالی هستند و هر مخلوقی به مبدأ خویش و عالم یگانگی باز می‌گردد و فریاد برمی‌آورد که ذات الهی بی‌همتاست و شریکی ندارد.

### ۶- فاعل جنبش است و تسکین است وحده لا شریک له این است

**نکات:** جنبش - تسکین: متضادند

**مفهوم بیت:** جنبش و تسکین متضادند و آفرینش دو ضد از سرچشمه‌ای واحد بر یگانگی و قدرت بی‌همانند حق تعالی دلالت دارد.



- ۷- برتر از وهم و عقل و حس و قیاس چیست جز خاطر خدای‌شناس  
**مفهوم بیت:** خداوندی را که فراتر از وهم، عقل، حواس پنجگانه و قیاس کردن است، فقط اندیشه خدانشناس می‌تواند بشناسد.
- ۸- هر کجا عارفی است در همه فرش هست چون فرش زیر نعلش عرش  
**نکات مهم:** عارف: خدای‌شناس، عارفی که مراتب تزکیه و تصفیه‌ی نفس را طی کرده و اسرار حقیقت را دریافته باشد. / زیر نعل کسی بودن: قدم‌گاه کسی بودن / فرش - عرش: جناس ناقص اختلافی  
**مفهوم بیت:** ضمیر خدای‌شناس برتر از عقل و وهم و حس و استدلال است. دل عارف، خداوند را در می‌یابد و عرش الهی هم‌چون ضمیری که بر آن قدم برمی‌دارد، تحت احاطه و قدرت اوست.
- ۹- آن که داند ز خاک تن کردن باد را دفتر سخن کردن  
**مفهوم بیت:** او خداوندی است که از خاک قالب انسانی را خلق کرد و با دمیدن نفخه‌ی الهی، به روح انسانی این قابلیت را بخشید که جایگاه اندیشه و سخن گردد نه تنها به سبب نفخه‌ی الهی وجود انسان قابل کلام و اسماء الهی است و دفتر سخن شد در طبیعت نیز بی‌وجود باد صدا ایجاد نمی‌شود، منتقل نمی‌شد. (بیت تلمیح به آفرینش انسان دارد).

کج مثال ۱: مفهوم مصرع دوم بیت زیر کدام است؟ (سراسری ۹۹)

«آنکه داند ز خاک تن کردن باد را دفتر سخن کردن»

۲) روح را با سخن در کالبد تن دمید.

۱) سخن را چون باد در عالم پراکنده ساخت.

۴) روح را ابزار سخن گفتن قرار داد.

۳) نفس را ابزار سخن گفتن قرار داد.

پاسخ: گزینه «۳» آن کسی که می‌تواند از خاک، بدن انسان را بیافریند، هم او می‌تواند باد (بازدم و نفس انسان) را ابزاری برای سخن گفتن و زبان قرار دهد. می‌دانیم که زبان انسان از اصواتی تشکیل شده است که ما حین بازدم و نفس کشیدن آن را به بیرون از دهان می‌فرستیم.

۱۰- سست جولان ز عز ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه وصفش فهم

۱۱- عقل را پر بسوخت آتش او از پی رشک گرد مفرش او

**نکات:** سست جولان: ناتوان در تاخت و تاز / تنگ میدان: فردی که برای حرکت میدان مناسب نداشته باشد. / ذات: حقیقت هر چیز / آتش: استعاره از غیرت الهی است. / مفرش: هر چیز گستردنی / گرد مفرش: کنایه از بی‌ارزش‌ترین هر چیزی  
**مفهوم بیت:** غیرت خداوند نه تنها اجازه‌ی شناخت ذات را به عقل نداده است، بلکه راه جزئی‌ترین شناخت را نیز بر عقل که حسرت آن را داشت ناممکن ساخته است و غیرت و عزت خداوندی پر و بال عقل را سوزاند تا در شناخت او عاجز باشد.

۱۲- چیست عقل اندرین سپنج‌سرای جز مزورنویس خط خدای

**نکات:** سپنج‌سرای: سرای زود گذر که کنایه از دنیای ناپایدار است. / مزورنویس: آنکه خود هنر خطاطی نمی‌داند و از نوشته‌های دیگران تقلید می‌کند.  
**مفهوم بیت:** عقل دنیوی انسان اگرچه خود را هنرمند می‌پندارد، اما از خود هیچ هنری ندارد و هر چه را که به آن آموخته‌اند، تقلید و تکرار می‌کند.

۱۳- هر چه را هست گفתי از بن و بار گفתי او را شریک هوش می‌دار

**نکات:** بن و بار: اصل و اساس / هوش می‌دار: به هوش باش، هوشیار باش  
**مفهوم بیت:** هستی حقیقی خداوند است و باقی هست‌ها موهومند؛ پس به هوش باش که اگر به هر چه غیر ذات حق نام هستی اطلاق کردی برای خداوند شریک قائل شده‌ای.

۱۴- در ره قهر و عزت صفتش کنه تو بس بود به معرفتش

**نکات:** کنه: ذات حقیقت و واقعیت ذات آن‌طور که هست.  
**مفهوم بیت:** شاعر با اشاره به حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» می‌گوید به این سبب که شناخت ذات انسانی برایت ناممکن است، همین شناختن دلالت دارد که شناخت خداوند هم ناممکن است؛ آن هم خداوندی که اوصاف قهر و عزتش حریم معرفتش را پاس می‌دارند. سنایی از جمله عرفایی است که در تأویل حدیث مذکور قسمت اول حدیث را تعلق به محال می‌کند و در نتیجه جزای شرط که شناخت آدمی است خود ناممکن می‌شود.



### ۱۵- عقل کل یک سخن ز دفتر او / نفس کل یک پیاده بر در او

✦ **نکات:** عقل کل: نخستین آفریده‌ی خداوند اشاره به حدیث «أول ما خلق الله العقل» که همه‌ی پدیده‌ها و آفریده‌های دیگر زیر سایه‌ی اویند و به واسطه‌ی او هستی یافته‌اند. / نفس کل: پدیده‌ای بسیار گرامی و ملکوتی است و اگر همه‌ی جهان هستی را یک پیکر بینداریم، نفس کل جان جهان است و جهان بدون آن پیکری مرده و افسرده بیش نیست. / دفتر: کتاب، نوشته / پیاده: کنایه از عاجز و ناتوان است.

**مفهوم بیت:** عقل کل با همه‌ی شأن و شکوهی که دارد واژه‌ای از دفتر پربرگ شکوه خداوند است و نفس کل با همه‌ی بزرگی در برابر خداوند، پیاده‌ای بی‌مایه و دون پایه بیش نیست.

### ۱۶- به خودش کس شناخت نتوانست / ذات او هم بدو توان دانست

✦ **نکات:** به خودش: با فکر و اندیشه خود.

**مفهوم بیت:** هیچ‌کس با اتکا به عقل و نفس و حواس خویش نمی‌تواند خدای را بشناسد، بلکه ذات او را باید با دلالت‌ها و راهنمایی‌های خودش شناخت. اشاره به دعای سمات: «یا مَنْ ذَلَّ عَلَيَّ ذَاتَهُ بَدَاثَةً».

### ۱۷- عقل حقش بتوخت نیک بتاخت / عجز در راه او شناخت، شناخت

✦ **نکات:** حقش: حق خود را / توختن: ادا کردن، گزاردن / نیک بتاخت: سخت تازید / شناخت: با دو شیوه خواندن لزوماً یکی اسم است و دیگری فعل.

**مفهوم بیت:** عقل آنگونه که شایسته‌ی عقل بود در راه شناخت کوشید و بسیار هم کوشید ولی سرانجام اقرار به ناتوانی از شناخت خداوند را شناخت دانست. اشاره به «سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ»

این سخن از ابوبکر صدیق است و معنی آن چنین است: «پاک است و بی‌عیب آن خداوندی که عجز بنده را از معرفت انگاشت یعنی عقل با آنکه در راه معرفت خدا حق را ادا کرد ولی به خوبی از عهده آن برنیامد و در این میدان به خوبی جولان نکرد و در راه شناخت او ناتوانی و عجز را شناخت و بدان اقرار کرد.»

### ۱۸- به دلیلی حواس کی شاید / جوز بر پشت قبه کی باید

✦ **نکات:** کی شاید: شایسته نیست (استفهام انکاری). / دلیلی: دلیل + ی: حاصل مصدر / دلیلی: دلالت، راهنمایی / جوز: (= گوز) گردو / قبه: گنبد. / مصراع دوم: تمثیل است و یادآور سخن سعدی است که «تربیت نااهل را چون گردگان بر گنبد است» که تمثیل «گوز به قبه و گردگان به گنبد» کنایه از امر بی‌ثبات و ناپایدار و نامطمئن است و همین‌گونه است تکیه کردن بر حواس.

**مفهوم بیت:** در پرتو راهنمایی عقل نمی‌توان ذات الهی را شناخت همان‌گونه که گردو بر گنبد باقی نمی‌ماند، عقل نیز در شناخت خداوند عاجز است.

### ۱۹- هست در وصف او به وقت دلیل / نطق تشبیه و خامشی تعطیل

✦ **نکات:** تشبیه: به کار بردن کلماتی برای بیان صفات و ذات خداوند که گاهی موجب جسمانی پنداشتن ذات الهی و تشبیه او به مادیت می‌شود که به این گروه مشبیه و مجسمه می‌گویند. / تعطیل: عقیده‌ی گروهی که از خداوند نفی صفات می‌کردند و او را از مقایسه با پدیده‌های جسمانی پاک و مبرا می‌دانستند که معتزله به این گروه تعلق دارند.

### ۲۰- غایت عقل در رهش حیرت / مایه‌ی عقل سوی او غیرت

✦ **نکات:** غیرت: رشک بردن / حیرت: بدیهه‌ای که به دل عارف از راه تفکر وارد شود.

**مفهوم بیت:** عقل در راه شناخت ذات الهی حیران و سرگشته می‌ماند و نمی‌تواند به سر منزل مقصود واصل شود و نهایت قدرت عقل این است که خداوند را خالق حقیقی افعال بداند و بر آن غیرت بورزد.

تلمیح به حدیثی از پیامبر: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا فَيَك: پروردگارا حیرت مرا در معرفت خویش زیادت گردان» - از قول بایزید بسطامی نقل شده: «و معنی حقیقة المعرفة حيرة آن باشد که نفس ذات حق سبحانه مشعور هیچ‌کس نیست. پس غایت معرفت که شخص را حاصل است بر دل آن شخص مستولی گردد و فراگیرد چنانکه از آن تعبیر نتوان کرد خط بنده از دریافت ذات غیر از این نیست و لازم این دریافت اجمالی حیرتست و از این جهت گفت حقیقت معرفت حیرتست.»

### ۲۱- ذات او را نبوده ره ادراک / عقل را جان و دل در آن ره چاک

✦ **نکات:** ذات او: حقیقت و کنه وجود او / را: در مصراع اول حرف اضافه است. / ادراک: فهم، درک / چاک کشتن جان و دل عقل: کنایه از برناتفتن و تحمل نکردن و نابودی عقل است.

**مفهوم بیت:** درک و فهم انسان نمی‌تواند به ذات یکتای باری تعالی پی ببرد و عقل نتوانسته در این راه دوام آورد و تحمل کند ولی در عین حال شیفته و شیدای ذات خداوند است. از این رو در خبر آمده است: «تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَ لَاتَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» تفکر و اندیشه در چگونگی ذات باری تعالی روا نیست.





# مدرسان شریف

## فصل ششم

### «خاقانی»

#### دیباچه خاقانی

نام او «بدیل» است و در زمان حیاتش به «فضل الدین» شهرت داشته و همین لقب هم در اشعارش زیاد آمده است. معاصرینش نیز او را با این لقب یاد کرده‌اند. برخی تذکره‌نویسان نسبش را این‌گونه ضبط کرده‌اند: «فضل‌الله بن ابراهیم بن علی». لقبی که بیشتر در اشعارش آمده «حسان العجم» است و گویا از جانب عمومی خود «کافی الدین عمر بن عثمان» این لقب را یافته است. مادرش عیسوی نسطوری بود که اسلام آورد و همان‌طور که اشاره می‌کند پیشه‌ی او طباطبائی بوده است:

هستم ز پی غذای جانور طبایخ نسب ز سوی مادر

خاقانی محبت و علاقه‌ای خاص نسبت به مادر خویش ابراز داشته و خود را به مهر مادر در شروان پایبند دانسته است. در ابتدا «حقیقی» تخلص می‌کرد و پس از آنکه به وسیله‌ی ابوالعلاء گنجوی به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه راه یافته، تخلص او خاقانی شده است. سال ولادت خاقانی به تحقیق معلوم نیست، اما در اشعارش در چندین جا از سال (۵۰۰ هجری) سخن رانده و گفته است:

از لفظ من که پانصد هجرت چون من نژاد ماند هزار سال دگر مخبر سخاش

خاقانی تربیت اولیه‌ی خویش را بیشتر مرهون عمومی خویش کافی‌الدین عمر بن عثمان می‌داند که طبیب و فیلسوف بوده و در ابتدا به علت آنکه نمی‌خواست پیشه‌ی پدر را در پیش گیرد، از او رنجیده‌خاطر شده و نزد عمویش رفته و عربی، طب، نجوم و فلسفه را نزد او آموخته است. در سن ۲۵ سالگی عمویش وفات یافته و خاقانی که مقدمات علوم را نزد او آموخته بود و استعدادی سرشار داشت نزد استادی دیگر رفت. او، نظام‌الدین ابوالعلاء گنجوی، شاعر دربار منوچهر شروانشاه بود و استاد شعرا به شمار می‌رفت. ابوالعلاء گنجوی در تربیت خاقانی همت گماشت و او را به خاقان اکبر منوچهر معرفی کرد و تخلص خاقانی را برای او برگزید و دختر خویش را به او داد. اما به زودی میان استاد و شاگرد کدورت پیش آمد و ابوالعلاء از شاگرد خود رنجیده‌خاطر گشت.

از مهم‌ترین وقایع زندگی خاقانی، مسافرت‌ها، گرفتاری‌ها در زندان و مرگ زن و فرزند و خویشان اوست. نخستین مسافرت خاقانی در فاصله‌ی سال‌های ۵۴۹ و ۵۵۰ اتفاق افتاده و در این سال برحسب اجازه‌ی شروانشاه اخیستان، به قصد دیدار خراسان حرکت کرده ولی در ری بیمار شده و دوباره به شروان بازگشته است. در سال (۵۵۰) که شروانشاه سدّ باقلانی را می‌بسته، او به خدمتش رسیده است. در سال (۵۵۱) از شروانشاه اجازه‌ی سفر حج خواست و در این سفر در عراق به خدمت سلطان محمد سلجوقی رسید و در موصل جمال‌الدین علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرد. در همین سفر منظومه‌ی «تحفة العراقین» را به نظم درآورد. بازگشت او از این سفر در سال (۵۵۲) واقع شد و همان وقت بود که سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و «المتقی بالله خلیفه» عباسی (۵۳۰ - ۵۵۵) به دفاع از آن پرداخت. جمال‌الدین خلیفه را از دانش و فضل خاقانی آگاهی داده و گویا همین خلیفه خاقانی را به شغل دبیری گماشت. سفر دوم او را به حج در سال (۵۶۷) دانسته‌اند و در بازگشت از این سفر خاقانی از دیدن خرابه‌های مدائن متأثر شد و قصیده معروف خود «ایوان مدائن» را به این مناسبت سرود.

در سال (۵۸۰) خاقانی باز خیال مسافرت خراسان را در سر داشت و ظاهراً در نظر داشت که در این سفر به خوارزم نزد تکش‌بن‌ایل ارسلان و دبیر وی، بهاء‌الدین محمد، برود و می‌خواست که این سفر را از راه طبرستان پیش گیرد، زیرا در سفر اول در ری بیمار شد و مسافرت به خراسان هرگز انجام نشد و خاقانی تا آخر عمر این آرزو را در دل داشت و چندین قصیده در این باره گفته است:

عندلیم به گلستان شدنم نگذارند

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند



پس از گرفتاری زندان و سایر سختی‌های زندگی و حسدورزی حسودان و بدخواهان و امثال آن، دردناک‌ترین حوادث و سخت‌ترین مصائب زندگی خاقانی، مرگ فرزند و زن و خویشان او بوده است و در دیوانش به این مناسبت اشعار بسیار غم‌انگیز و سوزناک سروده است و در این زمینه؛ یعنی، دلسوزی و شدت احساسات نسبت به افراد خانواده در میان شاعران ایران منحصر به فرد است. پس از بازگشت خاقانی از سفر دوّم بزرگ‌ترین مصیبتی که در زندگی او اتفاق افتاد، حادثه‌ی مرگ فرزندش رشیدالدین بود که به سال (۵۷۱) در بیست سالگی درگذشت و پدر را داغدار کرد و در این زمینه چندین قصیده و قطعه‌ی سوزناک سروده و با مؤثرترین بیان، این واقعه را شرح کرده است. یکی از قصاید بسیار سوزناک خاقانی در مرثیه‌ی فرزندش، رشیدالدین، قصیده‌ای است به نام «ترنم المصائب» با این مطلع:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید      ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید

به لحاظ مذهبی باید گفت که خاقانی در مذهب بر طریقه اهل تسنّن رفته و پیرو شافعیه بوده است. خاقانی در مذهب تعصّب دارد و اگرچه در بعضی موارد از خشکی و قشری بودن اجتناب می‌ورزد و روش صوفیان را پیش می‌گیرد و می‌ستاید، ولی با این همه تعصّب و خشکی بسیار دارد و در مواردی از اشعارش، باده‌پرستان را انکار می‌کند و تنها راه نجات را آداب و سنن دینی و طریق احکام شرعی می‌داند. خاقانی قصاید شیوایی را در مدّت گرفتاری در زندان و شکوه و ناله از بخت و روزگار سرود. پنج قصیده از قصاید خاقانی، حبسیّه است که در آن‌ها از رنج و تعب زندان شکایت کرده است. یکی از آن قصاید، قصیده مسیحیت یا ترسائیّه است که ممدوح او آندرونیکوس کمننوس شاهزاده مسیحی بوده و خاقانی ممدوح را واسطه قرار داده و از او خواسته که آزادیش را از شاه شروان بگیرد. مطلع این قصیده چنین است:

«فلک کژروتر است از خط ترسا      مرا دارد مسلسل راهب‌آسا»

خاقانی در سال (۵۹۵) هجری در تبریز وفات یافت و در مقبره‌الشعراى سرخاب او را دفن کردند. اکنون این مقبره از بین رفته و اثری از آن برجای نمانده است.

## آثار خاقانی

آثار خاقانی عبارتند از: دیوان خاقانی مشتمل بر قصاید، قطعات، غزلیات، رباعیات و ابیات عربی، منظومه تحفة العراقین حاوی سه هزار و دو بیست بیت که خاقانی آن را در نخستین سفر حج؛ یعنی، سال (۵۵۱) تألیف کرد. منشآت خاقانی، مکاتبات او با بزرگان که بیانگر مقام فضل و دانش و تبحر خاقانی است و همچنین ختم‌الغرائب از آثاری است که برای خاقانی ذکر کرده‌اند.

### ممدوحین خاقانی

ممدوحین خاقانی عبارتند از: خاندان شروانشاهان از اول: خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه که خاقانی، به واسطه ابوالعلاء به دربار او راه یافت و تخلص خویش را از لقب او گرفت. دوم: خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر؛ البته ممدوحان بسیار دیگری نیز داشته است که ذکر همه‌ی آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد.

### جایگاه شاعر

در میان شاعران زبان فارسی، خاقانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سخن وی مملو از اندیشه‌های والا است، همچنین از فلسفه، سیاست، نجوم، عرفان، حکمت، کلام، مسائل پزشکی و طب، اصطلاحات جغرافیایی و تاریخی، امثال و حکم، اجتماعی و معارف دینی و دیگر علوم متداول زمان خود در اشعارش بهره‌ی بسیاری برده است.

به دلیل کاربرد فراوان واژه‌ی صبح در شعر، خاقانی به «شاعر صبح» معروف شده و نیز به دلیل سروده‌هایی که در زمینه‌ی سفر حجّاج به مکه، مدینه و مناسک و اعمال آن و راه رسیدن به این اماکن مقدس سروده، شعر او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به طوری که برخی او را «شاعر کعبه» نیز لقب داده‌اند. حبسیّه‌ها و سوگ‌نامه‌های او بیانگر دردهایی است که در طول زندگی بر وی رفته و نیز کاربرد فراوان اصطلاحات دینی از جمله مسیحی در شعرش حاکی از آشنایی وی با ادیان مختلف است. وی همانند عرفای بزرگ، صوفی و عارف نیست، ولی فردی متشّرع و متعهد به اصول دینی است، اما اصطلاحات تصوف و عرفان را نیز در آثارش زیاد به کار برده است. اشعار خاقانی تقریباً همه صنایع لفظی و آرایش‌های معنوی را دارد، اما آنچه باعث تشخّص خاقانی در شعر می‌شود همان تصویرآفرینی و در حقیقت صنایع معنوی او به ویژه تشبیهات و استعارات اوست. قصاید خاقانی چیزی بین سبک خراسانی و سبک عراقی است و بیشتر گرایش به سبک عراقی دارد. هم فخامت لفظی و اشرافیت سبک خراسانی و هم عمق و درون‌گرایی سبک عراقی را دارد.

شاعرانه اندیشیدن علامت و مشخصه‌ی شعر خاقانی است همان‌طور که ویژه‌ی سعدی و حافظ است. خاقانی مانند «ابوالعلاء معری» شاعر بزرگ عرب، در ساختن واژگان و رمزهای واژگانی برای دریافت‌های شاعرانه‌اش بسیار تواناست. به طوری که دیوان خاقانی یکی از مهم‌ترین کتبی است که از نظر واژگان ادبی و ترکیبات شاعرانه می‌تواند مورد استفاده اهل فضل و ادب قرار گیرد. در واقع نکته‌ای در ادب ما نیست که در شعر خاقانی نیامده باشد. از علوم قرآنی و حدیث و لغت گرفته تا نجوم و طب و پزشکی و فلسفه و سایر فنون در شعر او یافت می‌شود.

از مهم‌ترین ویژگی شعر خاقانی که باعث امتیاز او از سایر شاعران قصیده‌سرا شده است، قصاید اوست. قصاید او گرچه سخت مصنوع به نظر می‌رسد، اما در واقع خاقانی فخامت لفظی و معنوی را در خدمت ظرافت و رقت مضمون قرار داده است.

فهم اشعار خاقانی مبتنی بر داشتن مقدمات علمی و آشنا بودن به اصطلاحات نجوم و سایر علوم است. خاقانی علاوه بر قصیده در سایر اقسام شعری مثل قطعه، غزل و رباعی نیز زبردست و توانا بوده و اشعار عربی نیز دارد.

در غزل‌سرایی از سبک غزلیات سنایی تقلید کرده و مولوی نیز به او توجه داشته و نزدیک به روش او غزل سروده است. حافظ هم از چند غزل خاقانی استقبال کرده است.

به‌طور کلی اگر بخواهیم ویژگی‌های مهم سبک زبانی خاقانی را در چند نکته خلاصه کنیم چنین می‌شود: ۱- وفور لغات و اصطلاحات عربی ۲- وفور ترکیبات نو ۳- فقدان برخی از مختصات قدیم در شعر خاقانی و فراموش شدن لغات کهن خراسانی در شعر او ۴- حرکت زبان شعر او به سوی دشواری و تعقید ۵- ورود لغات ترکی ۶- کاربرد ردیف‌های دشوار ۷- کاربرد اصطلاحات شطرنج و قمار ۸- کاربرد فراوان اصطلاحات نجومی ۹- کاربرد فراوان اصطلاحات مذهب مسیحی. اصولاً سخن خاقانی، کلامی دشوار است و این بدان جهت بوده که این گونه اندیشیدن ملکه او بوده است. موسیقی کلام، طنطنه عبارات و ضربه‌های پتک‌وار قوافی و ردیف در شعر خاقانی، پیش و بیش از آنکه خواننده به معنی توجه کند او را مسحور و گیج می‌کند بین کلمات شعر او چون حافظ پیوندهای لفظی و معنوی متعددی است. مهم‌ترین ویژگی موسیقایی معنوی شعر او اشاره به آیات، احادیث و تلمیحات نادر است. از نظر سبک موسیقی مهم‌ترین عناصر موسیقی شعر او را انواع جناس، طرد و عکس، ردالقایه، اعنات یا لزوم مالایلم، تلمیح، حسن تعلیل، تضاد یا طباق، اغراق و مبالغه و غلو، التفات و تنسیق الصفات تشکیل می‌دهد.

از نظر سبک ادبی باید گفت تشبیه و استعاره فراوان‌ترین صنعت ادبی در شعر اوست. تشبیهات و استعارات تازه که ابداعی باشند و هیچ سابقه‌ای در دیوان شاعران پیش از او نداشته باشد در شعر خاقانی فراوان است که زاده‌ی فکر خود خاقانی و نتیجه‌ی دقت و باریک‌اندیشی او است. مهم‌ترین ویژگی‌های اشعار خاقانی چنین است: ۱- وصف و اغراق مهم‌ترین خصلت قصاید خاقانی است. ۲- به اوج رسیدن قالب قصیده و ترکیب‌بند در دیوان خاقانی ۳- مطرح شدن انواع شعر عرفانی و شرعی در اشعارش ۴- رواج تجدید مطلع در قصیده توسط خاقانی ۵- توجه فراوان به صنایع بدیعی و ادبی ۶- توجه به اوزان دوری ۷- مشکل بودن شعرش و محتاج بودن آن به شرح و تفسیر ۸- استفاده از تمثیل در ساخت معنوی شعر ۹- استفاده از موازنه ۱۰- استفاده از مواد علمی در تصویرسازی.

### اصطلاحات بازی قمار

۱- نرآد طرب به مه‌ره‌بازی از دس‌ت، بنفش کرده ران را

«قصیده ۱۰، بیت ۱۲»

✦ نکات: نرآد طرب: تشبیه بلیغ / نرآد: نردباز / بنفش کردن ران: کنایه فعلی ایما از پایداری و پشتکار بسیار در بازی، این کنایه از رفتار نردبازان بر آمده است که به هنگام ریختن طاس بر ران خویش می‌کوبند و بر اثر کوبیدن پی‌درپی بر ران، رانشان را کبود می‌کردند (در شرح استعلا می چنین آمده که قمار باز وقتی به هیجان می‌آید، دست بر ران می‌کوبد).

معنی بیت: نردباز شادی و طرب، در شادی و نشاط برانگیختن پایدار است.

۲- شش پنج زنده بر تران نقش یک نقش رسد فرو تران را

«قصیده ۱۰، بیت ۱۹»

✦ نکات: شش پنج زدن: کنایه فعلی از فزونی جستن در بازی و دست بالا را گرفتن؛ زیرا برترین نقش‌های طاس پنج و شش است. / شش و پنج: کنایه از قمار است و کنایه از هر چیز که در معرض تلف باشد / شش پنج بازی: کنایه از مکر و فریب و حيله / شش و پنج زنان: قمار بازان کامل، آزادگان کامل، شخصی که هر چیز دارد، ببازد.

معنی بیت: ماهران در باده‌نوشی هم‌چون نردبازان شش پنج می‌زنند و دست بالا را می‌گیرند و به آسانی دست از کار باز نمی‌دارند. اما نقشی که در این کاروبار به فروتران می‌رسد یک است و هر کس در باده‌نوشی می‌باید به اندازه توان و دسترس و ظرفیت خویش بنوشد.

۳- در این رسدگه خاکی، چه خاک می‌بیزی نه کودکی، نه مقامر، ز خاک چیست تُرا؟

«قصیده ۳، بیت ۱۳»

✦ نکات: رسدگه خاکی: استعاره‌ای مصرّحه از گیتی که از خاک ساخته شده است و آدمی در آن همواره در کمین آزمندی‌ها و نیازهای خویش نشسته است. / خاک بیختن: کنایه ایما از کوشیدن بسیار برای بهره‌ای اندک و ناچیز از رنج بی‌گنج؛ این کنایه بدین جهت است که مفسران خاک کوی را با دست می‌بیختند تا مگر چیزی به دست آورند.

معنی بیت: در مصراع دوم خاقانی از رسم و راه کودکان و قماربازان یاد کرده که در خاک به بازی و برد و باخت می‌پردازند و بدین سان همواره با خاک سر و کار دارند. پرسش بیت از نوع استفهام انکاری، به دلیل تعجب و حیرت.

۴- قضا به بوالعجبی، تا کی ات نماید لعب به هفت مهره زرین و حقه مینا؟!

✦ نکات: هفت مهره زرین و حقه مینا: استعاره‌های مصرّحه از هفت اختر و آسمان، شاعر در ساختن این استعاره، به نوعی بازی نظر داشته است که طرفین بازی مهره‌هایی را در حقه یا جعبه می‌ریختند و بدان برد و باخت می‌کردند. / بوالعجب: تردست و حقه‌باز.



## ۵- در قمره زمانه فتادی به دستخون

وامال کعبتین که حریفی است بس دغا

«همان، بیت ۱۵»

✦ نکات: قمره: قمارخانه / دستخون: واپسین بازی نرد که در آن بر خون خویش گرو می‌بندند. بازی آخرین نرد است که کسی همه چیز را باخته باشد و دیگر چیزی نداشته باشد گرو بر سر خود یا بر یکی از اعضای خود بسته باشد. عبارت «دست خون» در آغاز به معنی آن دست (مرحله) از بازی بوده که بر سر خون انجام می‌گرفته، اما اندک اندک به «دستخون» دگرگون شده است. / قمره زمانه: تشبیه بلیغ / وامالیدن کعبتین: کنایه ایما از تلاش بازیکن برای بردن؛ این کنایه از رفتار نردبازان برآمده است که در هنگامه بازی طاس‌ها را در میان انگشتان می‌مالیدند.

معنی بیت: در قمارخانه زمانه به دستخون افتاده‌ایم و درمانده و بیچاره شده‌ایم؛ پس می‌باید بکوشیم که بازی را نبازیم؛ زیرا حریف بازی که جهان است دغلکار و نیرنگ‌باز است.

کج مثال ۱: بیت زیر در توصیف کدام مورد است؟

«مهری یکی پیر نزار، آوا برآورده به زار

(۱) ابر

(۲) پاییز

(۳) فاخته

(۴) چنگ

چون تندر اندر مرغزار جانی به هر جا ریخته»

(سراسری ۹۷)



پاسخ: گزینه «۴» مهری: نوعی چنگ. جان: استعاره از آوا/ معنی بیت: چنگ مانند یک پیر زارونزار آوار بلند کرده اما مانند تندر در دشت صدایش به همه جا می‌رسد.

## ۶- مهره شادی نشست و شش دره برخواست

نقش سه شش بر سه زخم کام برآمد

«قصیده ۵۰، بیت ۹»

✦ نکات: ششدره برخاستن: از شش در خلاص شدن، کنایه از رهایی یافتن از گرفتاری در بازی نرد / ششدر: دارای شش در، در بازی نرد، شش خانه که بر زمین و یسار هر تخته باشد و دوازده خانه می‌شود و هرگاه مهره در میان دری که در منتهای تخته است، بند گردد از شش خانه جانب خود به هیچ خانه رفتن نتواند و رهایی آن بدون رهایی دادن حریف دیگر محال باشد. / سه شش: سه شش خال و نقش در سه طاس نرد؛ زیرا در قدیم نرد را به سه طاس بازی می‌کردند. عدد کعبتین را بدین جهت نهادند که حرکت اکثر سیارات به سه فلک تمام شود. / سه زخم: سه ضربه، سه بار انداختن طاس نرد / نقش سه شش: خال سه شش بر سه طاس نرد، مطابق رسم قدیم بازی سه شش در نرد، سه شش آوردن و به تمامی موفقیت حاصل شدن است. / مهره شادی: تشبیه بلیغ / سه زخم کام: تشبیه بلیغ / شاعر با تشبیه بلیغ دست یافتن به آرزوها را به نقش سه شش آوردن در بازی نرد تشبیه کرده است.

معنی بیت: شادی فرارسید و از گرفتاری‌ها رهایی یافتم و به آرزوها دست یافتم. پس از بارها امتحان کردن سرانجام آرزوها و مرادها به تمامی حاصل شدند.

## ۷- دستخون است در این قمره خاکی که منم

آه، اگر ششدره‌ی دؤر قمر بگشایید!

«قصیده ۵۳، بیت ۲۷»

✦ نکات: دستخون: اصطلاح قمار. در بازی نرد، داوی از داوهای نرد، بازی آخرین نرد است که کسی همه چیز را باخته باشد و دیگر چیزی نداشته باشد، گرو بر سر خود یا به یکی از اعضای خود بسته باشد و حریف ششدره کرده او را بر هفده کشیده باشد. / قمره خاکی: قمارخانه روزگار و جهان، قمارخانه دنیا، اضافی تشبیهی / قمره: قمارخانه / ششدره: دارای شش در، شش خانه، اصطلاح بازی نرد و آن حالتی است که مهره در خانه حریف باشد و با هیچ طاسی راه به بیرون نداشته باشد. / ششدره گشادن: کنایه ایما از کار بسته را روبه‌راه کردن، کار مشکلی را حل کردن / ششدره بر کسی گشادن: کنایه از رهانیدن وی از گرفتاری سخت و توان فرسا / دور قمر: کنایه از پایان جهان / ششدره دور قمر: تشبیه بلیغ / دستخون، ششدره، قمره: مراعات النظیر از اصطلاحات بازی قمار / قمر با قمره: جناس زائد یا جناس افزایشی دارد.

معنی بیت: در قمارخانه روزگار من همه هستی‌ام را باختم و چیزی ندارم برای باختن، وقتش است که مرا از گرفتاری‌ها نجات دهید و دور پایانی روزگار فرابرسد.

## ۸- مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار

دو یک شمارد اگر چه دو شش زند عذرا

✦ نکات: مقامر: قمارباز؛ مقامر صفتی: (یای نکره) قمارباز معنوی که دنیا و مافیها را در راه حقیقت از دست بدهد. / دو یک و دو شش: از اصطلاحات نرد / «دو یک»: جفت یک / دو شش: جفت شش / عذرا: (در معنی ایهامی اصطلاحی در بازی نرد) مرحله نهایی بازی موفق که یکی مکرر دو شش بیاورد.

معنی بیت: به دنبال آن چنان مقام قهاری باش که اگر حریف آشکارا و بی‌تردید زخم دو شش بیاورد، او از کثرت پردلی و اعتمال به خود برای دو شش حریف، بیش از دو یک ارزش قابل نشود (به دنبال مرد آگاهی (پیر و راهنمایی) باش که خود و موفقیت‌های دنیایی را به حساب نمی‌آورد).



## مدرسان شریف

### فصل هفتم

#### «نظامی»

#### شرح حال نظامی و نکاتی در باب «مخزن الاسرار»

الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، ملقب به جمال الدین و مکتبی به ابومحمد و معروف به حکیم نظامی گنجوی، از شاعران بزرگ فارسی‌زبان است. وی در حوالی سال (۵۳۰ هـ.ق) از مادری کردنژاد در گنجه زاده شد و همه عمر خود را در گنجه با زهد و عزلت به سر برد و تنها سفری کوتاه مدت به دعوت سلطان قزل ارسلان به سی فرسنگی گنجه داشت و از این پادشاه عزت و حرمت دید. از میان شاعران مهم زمان خویش با خاقانی ارتباط داشته و در مرگ او رثایی گفته است. از شاهان معاصر وی که با آن‌ها در ارتباط بوده است: فخرالدین بهرام‌شاه، حاکم ارزنگان از دست‌نشانگان قلیج ارسلان که کتاب «مخزن الاسرار» را به نام او به نظم درآورده، اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان که منظومه «خسرو و شیرین» به او تقدیم شده و طغرل بن ارسلان سلجوقی و قزل ارسلان بن ایلدگز که در همین منظومه از ایشان نام برده، ابوالمظفر اخستان بن منوچهر شروان شاه که «لیلی و مجنون» را به نام او کرده، نصرالدین ابوبکر بن جهان پهلوان، اتابک آذربایجان که «شرف‌نامه» به نام او مصدر است و چند تن دیگر از امرا و اتابکان آن سامان می‌باشد. در تاریخ وفات نظامی همچون تاریخ ولادتش اختلاف نظر است. حاجی خلیفه (۵۹۶)، آذر بیگدلی ۸۷ ۸۴ سال عمر نظامی و فرض این که وی در سال (۵۳۰) ولادت یافته باشد عدد (۶۱۴) برای سال درگذشت او صحیح‌تر می‌باشد. مدفن او در گنجه است.

نظامی از شاعرانی است که بی‌شک باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. او از آن سخن‌گویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست با ایجاد یا تکمیل سبک خاصی توفیق یابد. تنها شاعری که توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حد اعلا تکامل برساند نظامی است. وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دل‌پسند در هر مورد و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر رابع و ریزه‌کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. آثاری که از این سخن‌سرای قوی‌طبع نازک‌اندیشه بازمانده است، عبارتند از:

۱- دیوان **قصاید، غزلیات و قطعات** او که به روایت دولت‌شاه بالغ بر ۲۰۰۰۰ بیت بوده است و اکنون از آن هم جز مختصری در دست نیست. قصاید و غزلیات بازمانده از آن دیوان بزرگ را مرحوم وحید دستگردی فراهم آورده و به نام «گنجینه گنجوی» منتشر ساخته است.

۲- **مثنوی مخزن الاسرار** که در حدود ۲۲۶۰ بیت به بحر سریع مسدس مطوی موقوف و بعضی از بیت‌ها در بحر سریع مطوی مکشوف است: مشتمل بر ۲۰ مقاله در اخلاق و مواعظ و حکم که در حدود سال ۵۷۰ هـ.ق به اتمام رسیده است.

۳- **مثنوی خسرو و شیرین** به بحر هزج مسدس مقصور و محذوف در ۶۵۰۰ بیت، که به سال (۵۷۶ هـ.ق) نظمش پایان گرفته و این مثنوی از دلکش‌ترین شاهکارهای عشقی زبان فارسی است.

۴- **مثنوی لیلی و مجنون** به بحر هزج مسدس اخرم مقبوض مقصور و محذوف و ۴۷۰۰ بیت است، نظم این مثنوی به سال (۵۸۸ هـ.ق) به پایان رسیده است.

۵- **مثنوی هفت پیکر** که آن را بهرام‌نامه و هفت‌گنبد نیز خوانده‌اند، در ۵۱۳۶ بیت به بحر خفیف مسدس مخبون مقصور و محذوف است. در سرگذشت افسانه‌ای بهرام گور و عشق‌بازی او با هفت دختر از شاهزادگان هفت اقلیم.

۶- مثنوی دیگر **اسکندرنامه** است در ۱۰۵۰۰ بیت به بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف، مشتمل بر دو بخش یکی شرف‌نامه دیگری اقبال‌نامه که در حوالی سال (۶۰۰) به اتمام رسیده است.

## درباره مخزن الاسرار

مخزن الاسرار منظومه‌ای حکمی - اخلاقی و تا حدودی عرفانی است که قابل تقسیم بر سه بخش مشخص است: بخش نخست که بیشتر حاوی مقدمات سنتی از قبیل توحید و مناجات، نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح ممدوح، بیان اهمیت، مقام این دفتر و امثال این‌هاست؛ دوم بخشی که می‌توان آن را عرفانی خواند، شامل توصیف دل و عوالم آن و بیان چگونگی خلوت و پرورش دل است؛ سوم بیست مقاله که بیشتر موضوعات آن‌ها را امور اخلاقی و دینی تشکیل می‌دهد؛ مقالاتی کاملاً مستقل از یکدیگر که خط فکری ویژه‌ای را دنبال نمی‌کند و هر مقاله مدیل به حکایتی در اثبات مطلب است. مخزن، ثمره تأملات و مکاشفات و درون‌بینی‌ها و دل‌کاوی‌های نظامی و در تاریخ حکمت ذوقی و شعری ایران دومین نمونه عمده از آن چیزی است که در مورد سلف ارجمندهش، حدیقه سنایی، شیوه «تحقیق» یعنی، آمیزه‌ای از حکمت و عرفان و طرح و تبیین دقایق عرفان و اخلاق، بر پایه‌ی تدبر و ژرف‌نگری همراه با استدلال تمثیلی خوانده شده است. مخزن با حدیقه پهلوی می‌زند. به نظر می‌رسد نظامی می‌خواسته است کار سنایی را در حدیقه‌الحقیقه دنبال کند همچنان که عطار در منطق‌الطیر در این مقالات شاعر به توصیف آفرینش عالم، عدالت، انصاف، بی‌وفایی دنیا، صیانت نفس و اجمالاً نکات اخلاقی و فضایل انسانی و نصیحت و اندرز اهتمام کرده و پس از هر مقاله داستانی است. جای‌جای هر مقاله و داستان نکات نغز و مواعظ دلپذیر می‌توان یافت ضمن آنکه فهم ابیات آن آسان‌تر است. اگر برخی نشانه‌های نوراهی و خام‌کاری در آن نمی‌بود، شکفته‌تر از این می‌شد اگر شاعر با فروتنی راستین عارفانه از تنگنای پاره‌ای جزم‌اندیشی‌ها و تعصبات فرقه‌ای فراتر می‌رفت و دماغ و دل را سبک‌تر در بلندای اندیشه‌ی آزاد و روح گشاده به جولان درمی‌آورد. به گمان ما نظامی آن قدر که در عرصه بیان و تخیل نوجو، گرم‌رو و بی‌پرواست، در اندیشه‌های حکمی و عرفانی چنین نیست و شاید بتوان گفت که سلسله‌ی دراز تأثرات و اقتباسات از مخزن، بیشتر از لحاظ شکل و شیوه بیان است، تا محتوای اثر و آراء شاعر.

نظامی روحیه شدید سخت‌گیری دارد و به تناسب آن، لحنی سخت خطابی و آمرانه تقریباً شبیه ناصر خسرو در اندرزهایش دارد. احساس نظامی در توصیفاتش آشکار است تمام تلاش او برای این است که از اسارت حواس تاریکی‌فزای برهد و حریم دل را که تجلی‌گاه ذات احدیت است از وسوسه‌ی اهریمن نفس در امان دارد. پاکیزگی روح کمال جوی او در تعبیراتش آشکار است.

در این باب، حق با استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است که طریقه نظامی را «زهد عبوس» در برابر روح تساهل موجود در «حدیقه» خوانده‌اند. نظامی در هنگام سرایش مخزن، جوان و دعوی‌دار است، چنان‌که بارها پیران عصر را به باد طعن می‌گیرد و آنان را نامنصف می‌خواند.

همچنین او در این منظومه به کرات عقل را می‌ستاید و بر آن پای می‌فشارد، و این مطلب خلاف هنجارهای حکمت ذوقی و شعر عارفانه فارسی است. باری، این کتاب را بیشتر باید یک رشته اندرز و تعلیم اخلاقی به شمار آورد و شاید در مجموع بتوان گفت که اغلب، محصول ذهن است تا ثمره دل، هر چند شاعر در پرورش دل و خلوت با درون، داد سخن داده باشد - و جنبه متشرعانه آن آشکارا غلبه دارد. همچنین در سنجشی کلی با حدیقه و مثنوی و دیگر منظومه‌های مشهور تمثیلی، حکایات در آن کمتر و توضیح بیشتر است.

یکی از نکات برجسته در باب مخزن الاسرار تأکید نظامی بر لزوم نوگرایی در بیان و بداعت سخن خود است. او در این مورد حتی از به‌کار بردن تعبیر تند ابایی ندارد. دلیل این گرایش، مخالفت و تقابل او با محافل سنت‌گرا و جوان‌ستیز محیط اوست.

## آغاز سخن

۱- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هست کلید در گنج حکیم

+ نکات مهم: حکیم: دانا، خردمند، صاحب حکمت، گنج حکیم: اضافه تخصیصی.

- گنج حکیم اشاره به: «إِنَّ اللَّهَ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهُ أَلْسُنُ الشُّعْرَاءِ» و شاید مقصود سوره‌ی فاتحه باشد، طبق حدیث «الْفَاتِحَةُ كُنُوزٌ مِنْ كُنُوزِ الْعَرْشِ» - گنج حکیم کنایه از گوهرهای معانی درون شاعر است. حکیم از اسماء الهی است و بنابر آیه ۲۱ سوره حجر «همه گنج‌ها از آن خداست.» شاید منظور شاعر آن است که گفتن بسم الله کلید گشایش آن گنج‌هاست. شاعر آیه بسم الله الرحمن الرحیم را در بیت تضمین کرده است. (آرایه تضمین: آوردن آیه، حدیث، جمله یا بیتی از شاعر دیگر در ضمن شعر یا نوشته).

معنی بیت: با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم به تمام گنج‌های گوهر معانی دست می‌یابی.

۲- پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان

+ نکات مهم: پیش وجود: آن‌که در هستی پیش (قبل) از همه موجودات است، ازلی، سابق در وجود / بیش بقا: آن‌که بقایش بیشتر از دیگران است، ابدی / پایندگان: جاودانان. ۱- تأکید بیت بر ازلی و ابدی بودن خداوند است. ۲- بین دو مصرع، آرایه موازنه برقرار است. ۳- جناس خطی در واژگان «پیش، بیش». ۴- واژه «آیندگان» ایهام دارد، به دو معنی (آنان که می‌آیند، مردمان آتی). ۵- نهاد محذوف در هر دو بیت خداوند است. معنی بیت: خدای تعالی ازلی و ابدی است و خواهد بود.



### ۳- سابقه سالار جهان قدم / مرسله پیوند گلی قلم

نکات مهم: سابقه سالار: سالار پیشروان / مرسله: گردن بند / قدم: قدیم / جهان قدم: ازلیت / مرسله پیوند: مرسله پیونددهنده / گلی قلم: اضافه‌ی استعاری.

معنی بیت: خداوند سابق بر ازلیت است بر همه‌ی هستی تقدم دارد و گلی قلم را با گوهرهای کلمه و کلام زینت کرده است در اهمیت قلم همین بس که: «قلم نخستین چیزی است که ایزد تعالی آفرید چنان‌که پیامبر (ص) گفت: اول ما خلق الله قلم»

### ۴- پرده گشای فلک پرده دار / پردگی پرده شناسان کار

نکات مهم: پرده گشای: (صفت فاعلی مرکب مرخم): گشاینده پرده، پرده گشاینده / پرده دار: رازدار، راز نگهدار، در این جا پر از اسرار / پردگی: هر چیز پوشیده، مستور / پرده شناس: آن که از رازهای درون پرده باخبر است، مجازاً عارف.

۱- فلک در هیئت قدیم کره‌ای متحرک به ذات است که در جای خود پیوسته در گردش است. این عنوان مجازاً به منطقه هر فلکی نیز اطلاق می‌شود. افلاک هفت‌گانه (۱- فلک قمر، ۲- فلک عطارد، ۳- فلک زهره، ۴- فلک شمس، ۵- فلک مریخ، ۶- فلک مشتری، ۷- فلک زحل) اینان بر کرات چهارگانه (خاک، آب، هوا و آتش) احاطه دارند؛ افلاک هفت‌گانه را آباء (پدران) و عناصر چهارگانه را امهات (مادران) گویند که از تأثیر آن‌ها موالید سه‌گانه (جماد، نبات و حیوان) پدید می‌آید. فلک ثوابت (فلک هشتم) و فلک الافلاک یا فلک اطلس یا فلک اعظم (فلک نهم) بر افلاک هفت‌گانه احاطه دارند، این مجموع، عالم خوانده می‌شود. ۲- آرایه‌ی اشتقاق در واژگان «پرده‌گشا، پرده‌دار، پردگی و پرده‌شناس» ۳- واج آرایه‌ی حرف «پ». ۴- تکرار واژه «پرده» نیز موجب رونق کلام گردیده است. ۵- نهاد محذوف هر دو مصرع، خداوند است.

معنی بیت: خداوند از همه‌ی رازها آگاه است و خود رازی پوشیده است که حتی عارفان آگاه نیز به حقیقت آن پی نبرده‌اند.

### ۵- مبدع هر چشمه که جودیش هست / مخترع هر چه وجودیش هست

نکات مهم: مبدع: اسم فاعل نوآورنده هر چیزی / مخترع: نوآورنده / در اصطلاح حکما، مخلوقات و افعال خدا هرگاه مسبوق به ماده و مدت باشند چون عنصریات، کائناتند و اگر مسبوق به ماده و مدت نباشند مانند عقول مجرد، مبتدعاتند و اگر مسبوق به ماده باشند دون مدت مانند فلک‌الافلاک، مخترعاتند.

### ۶- جام سحر در گل شبرنگ ریخت / جرعه آن در دهن سنگ ریخت

نکات مهم: شبرنگ: تیره - سیاه / گل شبرنگ: زمین تیره - زمین تاریک، خاک سیاه.

۱- جام سحر اضافه تشبیه‌ی و مراد سرخی افق مشرق پیش از طلوع خورشید است. ریختن جام سحر در گل شبرنگ کنایه از دمیدن خورشید است. ۲- دهن سنگ: اضافه استعاری است. ۳- جرعه جام سحر: مراد پرتو خورشید است. ۴- ریختن جرعه جام سحر در دهن سنگ: پدید آمدن گوهرهایی چون لعل و یاقوت، در دل سنگ‌ها در اثر تابیدن خورشید است (به عقیده قدما). ۵- بین کلمات «گل، سنگ»، «جام، جرعه» آرایه‌ی مراعات النظیر (تناسب) وجود دارد. (مراعات النظیر یا تناسب: به کار بردن چند کلمه در بیت که به نوعی با هم ارتباط دارند یا در یک مقوله قرار می‌گیرند). ۶- آرایه تضاد (طباق) در واژگان «سحر، شب».

معنی بیت: خداوند در سحر، سرخی را به زمین می‌دهد و پرتوی از آن را در معدن سنگ ریخته و لعل و یاقوت به وجود می‌آورد.

### ۷- لعل طراز کمر آفتاب / حلّه‌گر خاک و حلّی‌بند آب

نکات مهم: لعل طراز: لعل طرازنده، آن که چیزی را با لعل زینت دهد / کمر: صلب / کمر آفتاب: منطقه خورشید است و مراد از لعل هم خورشید است که در منطقه جای دارد. / حلّه‌ی خاک: ریاحین یا گیاهان / حلّه: جامه‌ی نو / حلّه‌گر با جامه‌های نو / حلّی‌بند: زینت‌دهنده / حلّی آب: نقوش و دایره‌های امواج.

معنی بیت: خداوند منطقه‌ی آفتاب را نور و روشنایی بخشیده (قدرت ایجاد لعل را در کمر آفتاب نهاده) و خاک را با گلها و سبزه‌ها پوشانیده و از آب بی‌رنگ گل‌های رنگین آفریده است و آب را با نقوش امواج آرایش کرده است.

### ۸- مهره‌کش رشته‌ی باریک عقل / روشنی دیده‌ی تاریک عقل

نکات مهم: رشته عقل: اضافه تشبیه‌ی - فاعل بیت: خداوند.

مهره کشیدن: کنایه از صاف کردن رشته است به‌وسیله مهره یا آنکه از مهره، منظور علوم و حکمت است که به رشته عقل کشیده می‌شوند.

### ۹- داغ نه ناصیه داران پاک / تاج ده تخت‌نشینان خاک

نکات مهم: ناصیه داران پاک: عباد و زهاد و اولیای حق‌اند اشاره به «سیماهم فی وجوههم من اثرالسجود» / تخت‌نشینان خاک: کنایه از آدمیان / داغ نه: داغ نهنده، داغ کننده.

معنی بیت: خداوند عابدان را با نشان عبادت که بر پیشانی آنان است داغدار محبت خود کرده است و تاج عزت بر سر آنان نهاده است.



۱۰- شحنة غوغای هراسندگان چشمه‌ی تدبیر شناسندگان

+ نکات مهم: شحنة: نگهبان / غوغا: هنگامه / هراسنده: ترسنده، زاهد، غوغای هراسندگان: روز قیامت / شناسنده: عارف. معنی بیت: خداوند در قیامت شحنة هراسندگان از غوغا و امان خائفین یا زاهدان و سرچشمه معرفت عارفان و مدبران امور است.

۱۱- کیست در این دیرگه دیرپای کو «لمن الملک» زند جز خدای؟

+ نکات مهم: دیرپای: دیرپاینده پایدار / لمن الملک: پادشاهی از کیست اشاره‌ی آیه ۱۶ سوره‌ی ۴۰: «لمن الملک الیوم لله واحد القهار» / لمن الملک زند: ادعای پادشاهی کردن / دیرگه: مجازاً دنیا. / بیت آرایه استفهام انکاری دارد. معنی بیت: در این دنیای پایدار چه کسی جز خداوند می‌تواند ادعای پادشاهی کند.

۱۲- پرورش آموختگان ازل مشکل این حرف نکردند حل

۱۳- کز ازش علم، چه دریاست این؟ تا ابدش ملک چه صحراست این؟

+ نکات مهم: پرورش آموختگان ازل: انبیاء و اولیا / حرف: سخن بیت بعد توضیح «این حرف» است / این حرف: «منظور ازلی بودن علم و ابدی بودن پادشاهی خداوند است».

معنی بیت: پیغمبران که پرورش آموختگان ازل هستند مشکلات دریای علم ازلی و صحرای ملک ابدی الهی را حل نکردند تا چه رسد به دیگران.

۱۴- تا کرمش در تُّتق نور بود خار ز گل، نی ز شکر دور بود

۱۵- چونکه به وجودش کرم آباد شد بند وجود از عدم آزاد شد

+ نکات مهم: تتق: پرده معنی بیت: تا کرم خداوند در پرده‌ی نور پنهان بود و هنوز انسان را نیافریده بود، خار و گل و نی و شکر با هم فرقی نداشت و خار از زیور گل و نی از شیرینی شکر دور بود و پس از پیدایش کرم وی، خار از گل و نی از شکر بهره‌مند شد و خلقت از نیستی آزاد شد و در وجود آمد.

۱۶- روضه‌ی ترکیب تو را حور ازوست نرگس بینای تو را نور ازوست

+ نکات مهم: روضه‌ی ترکیب: تن، جسم آدم، کالبد روح، نظامی تن زنده را به باغ تشبیه کرده است. شعرا چشم را به نرگس و روی را به گل و موی را به سنبل و زنج را به سیب و دهان را به پسته و لب را به عناب و قد را به سرو تشبیه کرده‌اند که همه‌ی اینها از ملایمات باغ است نظامی در این جا در حد اعلا‌ی توصیف، بدن را به باغ تشبیه کرده است که شامل همه‌ی اینهاست. حور: جان / روضه‌ی ترکیب: اضافه تشبیه‌ی / نرگس استعاره از چشم.

معنی بیت: باغ وجود تو با جانی ترکیب شده که خداوند به تو بخشیده است و نور چشمان تو را هم خداوند به چشمانت داده است.

۱۷- در هوس این دو سه ویرانه ده کار فلک بود گره در گره

+ نکات مهم: دو سه ویرانه ده: هفت اقلیم / گره بر گره بودن کار فلک طبق این آیه است: «ان السموات و الارض کانتارْتَقاً فَفْتَقْنَاهما».

معنی بیت: در کار هوس و عشق فلک با معشوق زمین که در آغوش فلک جای دارد گره بسیار بود.

۱۸- تا نگشاد این گره وهم‌سوز زلف شب ایمن نشد از روی روز

+ نکات مهم: گره وهم‌سوز کنایه از فلک / ایمن شدن زلف شب از روی روز: کنایه از جدا شدن روز از شب است، زلف شب: کنایه از ظلمت / روی روز: کناره از نور.

معنی بیت: مشیت یزدان از گشایش گره صبح، زلف شب را از دست روز رها و روز را ایجاد کرد.

۱۹- چون گهر عقد فلک دانه کرد جعد شب از گرد عدم شانه کرد

+ نکات مهم: گوهر عقد فلک: ستارگان / دانه کردن: پراکنده کردن / جعد: پیچش مو / گرد عدم: جهان نیستی / جعد شب: اضافه‌ی استعاری / گرد عدم: اضافه‌ی تشبیه‌ی. / عقد فلک (گردنبند فلک): اضافه استعاری / جعد شب: اضافه استعاری / گرد عدم: اضافه تشبیه‌ی. معنی بیت: وقتی که ستارگان را از هم پراکند، شب را از عدم بیرون آورد (یعنی شب شد).





# مدرسان شریف

## فصل هشتم

### «منطق الطیر عطار»

#### عطار نیشابوری

فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری یکی از شاعران و عارفان بلندنام ادبیات فارسی، در سال ۵۳۷ هـ. ق در کدکن از توابع نیشابور زاده شد. نام او محمد، لقبش «فریدالدین» و کنیه‌اش «ابوحامد» بود و در شعرهایش بیشتر عطار و گاهی نیز فرید تخلص کرده است. پدرش ابراهیم و مادرش رابعه نام داشت. پدر وی در شادیاخ عطاری عظیم‌القدر بود و بعد از وفات او، فریدالدین کار پدر را دنبال کرد و داروفروشی را پیشه خود ساخت.

#### زهد و زندگی و مرگ وی

درباره زهد و پشت پا زدن به اموال دنیوی و راه زهد، گوشه‌گیری و تقوا پیش گرفتن وی داستان‌های زیادی گفته شده است. مشهورترین این داستان‌ها آن است که عطار در محل کسب خود مشغول به کار بوده که درویشی از آن‌جا گذر می‌کند. درویش درخواست خود را با عطار در میان می‌گذارد و عطار همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و درویش را نادیده می‌گیرد. دل درویش از این رویداد چرکین شده و به عطار می‌گوید: «تو که تا این حد به زندگی دنیوی وابسته‌ای، چگونه می‌خواهی روزی جان بدهی؟» عطار به درویش گفت: «مگر تو چگونه جان خواهی داد؟» درویش در همان حال کاسه‌ی چوبین خود را زیر سر نهاد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. این رویداد اثری ژرف بر عطار نهاد و او را دگرگون کرد، کار خود را رها کرد و راه حق پیش گرفت. او قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در همین سفرها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. بعد از سفرهایش در دوره‌ی گوشه‌گیری به نظم مثنوی‌ها و اشعار خود و نوشتن کتاب گرانمایه تذکره‌الاولیا پرداخت. سرانجام در قتل‌عام نیشابور در سال ۶۲۸ هـ. ق به دست سپاهیان مغول به شهادت رسید.

#### منطق الطیر

منطق الطیر یا مقامات‌الطیور منظومه‌ایست از عطار نیشابوری که به زبان فارسی و در قالب مثنوی به بحر رمل مسدس مقصور سروده شده است. کار سرودن این مثنوی در قرن ششم هجری پایان یافته است.

منطق الطیر عطار یکی از برجسته‌ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان است و شاید بعد از مثنوی مولوی هیچ اثری در ادبیات منظوم عرفانی به پای این منظومه نرسد. این مثنوی توصیفی است از سفر مرغان به سوی «سیمرغ» و ماجراهایی که در این راه بر ایشان گذشته و دشواری‌های راه و انصراف بعضی از مرغان و هلاک شدن گروهی و سرانجام رسیدن «سی مرغ» از آن گروه بسیار به زیارت سیمرغ. در این منظومه لطیف‌ترین بیانات ممکن از رابطه خدا و خلق و دشواری‌های راه سلوک عرضه شده است. آنچه از ظرایف آموزش‌های عرفانی در حوزه معرفت‌شناسی و شناخت وجود و تأمل در اسرار خلقت و پست و بلند مدارج روحی انسان در منطق الطیر آمده، خواننده را به حیرت می‌افکند و با روح انسان آمیخته است.

عطار میراث تصوّف خراسان و میراث شعر قبل از خود را در منطق الطیر ذوب کرده و به آنها شکل بخشیده است. هر داستان منطق الطیر حاصل ذوق روایت‌کنندگانی است که در طول قرون و اعصار بدان پرداخته‌اند تا آنگاه که به دست عطار رسیده و در ترکیب نهایی خویش به صورت یکی از شاهکارهای ادبیات جهان درآمد است.

عطار در طرح‌ریزی منظومه منطق الطیر به دو اثر از محمد غزالی و احمد غزالی و احتمالاً رساله‌ای از ابن سینا نظر داشته است. این مثنوی ۴۴۵۸ بیت دارد و از مثنوی‌های تمثیلی عرفان اسلامی به شمار می‌آید. مراحل و منازل عرفان یعنی شناختن رازهای هستی در منطق الطیر عطار هفت منزل است. این هفت منزل را هفت وادی یا هفت شهر عشق می‌نامند.

هفت وادی به ترتیب چنین است: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر که سرانجام به فنا می‌انجامد.



## آثار عطار

عطار علاوه بر دیوان و مجموعه رباعیات (مختارنامه)، دارای چهار منظومه اسرارنامه، مقامات طیور (منطق الطیر) و خسرونامه (الهی‌نامه)، مصیبت‌نامه است و تذکره‌الاولیا را به نثر نوشته است. همچنین آثاری که از عطار نیست ولی به او نسبت داده‌اند عبارتند از: بلبل‌نامه، بی‌سرنامه، پسرنامه، حیدری‌نامه، پندنامه، جواهرالذات، حلاج‌نامه، سیاه‌نامه، اشترنامه، لسان‌الغیب، مظهرالذات، معراج‌نامه، مفتاح‌الفتوح، زهت‌نامه، وصلت‌نامه و هیلاج‌نامه.

### فهرست پرندگان در منطق الطیر

مرغانی که عطار در منطق الطیر نام و نشان آنها را آشکار آورده است: هُدهُد، موسیجه، طوطی، کبک، تَنک باز، دُرّاج، بلبل (عندلیب)، طاووس، تذرو، قمری، فاخته، باز (مرغ زرین)، بط (مرغابی) همای، بوتیمار، کوف، صعوه، سیمرغ.

عطار برای برخی از این پرندگان نماد و رمزهایی نیز قائل شده است:

**هدهد:** پرنده‌ای به اندازه‌ی کبوتر با منقاری باریک و سری کوچک که تاجی از پر بر سر دارد، در منطق الطیر پیشوا و رهبر مرغان است.

**موسیجه:** نوعی قمری، رمزی است از کسی چون موسی آرزوی دیدار حق دارد.

**طوطی:** انتخاب طوطی - که در پس آینه او را الهام می‌دهند - با آنچه بر ضمیر سالک از واردات غیبی نازل می‌شود؛ رابطه تنگاتنگ دارد؛ زیرا زندگی‌نامه هر سالکی نیز مجموعه‌ای از خواطر و الهامات است.

**کبک:** نماد دل‌بستگی به احجار کریمه و گوهر و در حقیقت یادآور دل‌بستگی به نگین سلیمان است.

**تَنک باز یا تَند باز:** پرنده‌ای شکاری، نماد اهل استدلال که می‌خواهند از راه عقل و منطق به تجربه عرفانی برسند.

**دُرّاج:** عطار تنها در مقدمه داستان از دُرّاج یاد کرده است و نماد کسی است که به «معراج‌الست» بر شده و «تاج‌الست» را بر فرق «بلی» دیده است، می‌باشد.

**بلبل:** پرنده‌ای زیبا، با جثه‌ای کوچکتر از کبک، بال‌های کوتاه و خاکستری رنگ و پاهای بلند؛ مظهر آن دسته از صوفیان که حق تعالی را در مظاهر جمالی او می‌بینند و نظر بازند و برای آنان رسیدن به ذات حق امری است ناممکن.

**طاووس:** نماد آن دسته از خداپرستان که بهشت منتهای آرزوی ایشان است و بهشت حجاب آنها از رؤیت حق تعالی می‌شود.

**تذرو:** قرقاول از پرندگان بهشتی که در منطق الطیر عطار، نماد کسی است که در چاه ظلم و ظلمت مانده است و باید از چاه بگذرد تا به عزت برسد.

**قمری:** قمری در گفتگوی مرغان هرگز ظاهر نمی‌شود ولی در آغاز داستان عطار خطابی با او دارد که شاد رفته و تنگ‌دل آمده است.

**فاخته:** پرنده از تیره‌ی کبوتر و کوچک‌تر از کبوتر با دم کوتاه و پر خاکستری که معمولاً در جنگل زندگی می‌کند و به خاطر صدایش آن را کوکو نیز می‌خوانند. فاخته نماد کسی است که با مردم کمتر انس می‌گیرد و به دروغ‌گویی شهرت دارد. فاخته تنها در مقدمه داستان مورد خطاب قرار می‌گیرد و در صحنه گفتگوی مرغان حضور ندارد.

**باز:** ارتباط باز با پادشاه و تعلق او به قلمرو سلطنت از پیوند او با قره ایزدی و عنایت الهی خبر می‌دهد. نماد سالکی است که ابتدا امیال و خواست‌های خود را دنبال می‌کند اما وقتی مدارج سلوک را می‌پیماید خواست او تبدیل به خواست خداوند و صاحب او می‌شود.

**مرغ زرین:** مقصود عطار از مرغ زرین همان باز است. چشم دوختن از حیات ویژگی باز است که نتیجه این چشم دوختن، رسیدن نزل حق است.

**بط:** مرغابی است؛ رمز زاهدانی است که همواره در پی شستشوی جامه و پاک نگاه داشتن آن هستند.

**همای:** پرنده‌ای با جثه‌ای نسبتاً درشت، دارای بال‌های بلند و دم بلند لوزی‌شکل به رنگ خاکستری از خانواده‌ی لاشخورها که به استخوان‌خواری مشهور است و نماد سعادت و دولت و پادشاهی است. در منطق الطیر نمودار کسانی است که شیفته نفوذ و اقتدار و تأثیر در اجتماع می‌شوند و از راه زهد و گوشه‌نشینی می‌خواهند در قدرتمندان نفوذ کنند.

**بوتیمار:** پرنده بزرگ باتلاقی و سفیدرنگ با گردن، نوک و پاهای دراز که صدایش شبیه هق‌هق گریه است به همین دلیل آن را غم‌خورک نیز می‌نامند. نماد آن دسته از کسانی است که غصه تمام شدن مال و ثروت دنیا را می‌خورند و بخیل هستند.

**کوف:** جغد، رمز عزلت‌گزینی ارباب سلوک

**صعوه:** پرنده کوچک شبیه گنجشک با منقاری نازک و نوک تیز و پری به رنگ قهوه‌ای و خاکستری که روی درخت زندگی می‌کند. رمز ناتوانی و خردی. نمودار کسانی که به دستاویز ضعیف بشریت طالب دیدار حق نمی‌شوند و می‌گویند: «ما توانایی این راه را نداریم.»

## گزیده‌ای از ادبیات منطق الطیر عطار

۱- آفرین جان‌آفرین پاک را / آن‌که جان بخشید و ایمان خاک را

✦ نکات: جان‌آفرین: آفریننده جان، خالق روح، صفت فاعلی مرکب مرخم. / خاک: مجاز از انسان که از خاک آفریده شده است. / آفرین: ستایش، مدح، شکر، سپاس.

معنی بیت: شکر و سپاس خداوند پاک را که به انسان خاکی جان و ایمان مرحمت کرد.



## ۲- عرش را بر آب بنیاد او نهاد خاکیان را عمر بر باد او نهاد

✦ نکات: مصراع اول اشاره دارد به آیهی «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» / عرش: فلک‌الافلاک، عرش او بر آب هست جسمی محیط به همه عالم / خاکیان: کنایه از انسان‌ها. مصراع دوم به دو صورت معنا می‌شود: خداوند نفس کشیدن را ضامن حیات آدمیان قرار داد و یا این که حیات آدمی را بر امری بی‌ثبات و ناپایدار استوار ساخت.

## ۳- آن یکی را جنبش مادام داد وان دگر را دایمماً آرام داد

✦ نکات: جنبش مادام حرکت دائمی ناظر به عقیده فلاسفه که حرکت افلاک را طبیعی و دائمی می‌دانسته‌اند و زمین را در مرکز عالم و ثابت می‌شمردند.

## ۴- کرد در شش روز هفت انجم پدید وز دو حرف آورد نه طارم پدید

✦ نکات: مصراع اول اشاره دارد به آیهی «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»: او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. هفت انجم: سیارات سبع که عبارتند از: قمر، عطارد، ناهید، شمس، مریخ، مشتری، زحل. / دو حرف: مقصود دو حرف کاف و نون در کلمه‌ی گن است به معنای بباش، به‌وجود آید. / طارم: گنبد. / نه طارم: عبارت است از هفت انجم به اضافه‌ی فلک ثوابت و فلک‌الافلاک (کنایه از آسمان). معنی بیت: خداوند در شش روز هفت سیاره را آفرید و با اشاره «کن» یعنی «به وجود آید» نه فلک را پدید آورد.

کج مثال ۱: منظور از «دو حرف» و «نه طارم» در مصراع دوم چیست؟

کرد در شش روز هفت انجم پدید وز دو حرف آورد نه طارم پدید

- (۱) گن، هفت انجم  
(۲) دو حرف کاف و نون، هفت انجم به اضافه‌ی فلک ثوابت و فلک‌الافلاک  
(۳) فلک ثوابت و فلک‌الافلاک، گن و هفت انجم  
(۴) هفت انجم، گن

پاسخ: گزینه «۲» دو حرف: مقصود دو حرف کاف و نون در کلمه‌ی «کن» است به معنی «بباش»

## ۵- مهره‌ی انجم ز زرین حقه ساخت با فلک در حقه هر شب مهره باخت

✦ نکات: مهره‌ی انجم: اضافه‌ی تشبیه‌ی / انجم: ستارگان. / مهره باخت: شعبده‌بازی کردن. / حقه: در مصرع دوم ایهام دارد (۱- جعبه جواهر، ۲- جعبه‌ای که شعبده‌بازان در آن مهره می‌گذاشتند و شعبده‌بازی می‌کردند). / زرین حقه: منظور خورشید است. (اضافه‌ی مقلوب). معنی بیت: خداوند ستارگان را همچون مهره‌هایی از درون خورشید بر پهنه‌ی آسمان ریخته است و با ستارگان بیرون آمده از خورشید، هر شب با فلک به تردستی و شعبده‌بازی مشغول است.

کج مثال ۲: «حقه» در این بیت به چه معانی به کار رفته است؟

مهره‌ای انجم ز زرین حقه ساخت با فلک در حقه هر شب مهره باخت

- (۱) صندوقچه‌ی طلایی رنگ، ستارگان  
(۲) صندوقچه‌ی طلایی رنگ، تردستی و شعبده‌بازی  
(۳) خورشید، ستارگان  
(۴) خورشید، تردستی و شعبده‌بازی

پاسخ: گزینه «۴» زرین حقه: صندوقچه‌ی شیشه‌ای که شعبده‌بازان در آن مهره داشتند و با آن شعبده‌بازی می‌کردند، کنایه از خورشید است. در حقه مهره باختن به معنی تردستی و شعبده‌بازی کردن است.

## ۶- دام تن را مختلف احوال کرد مرغ جان را خاک در دنبال کرد

✦ نکات: دام تن و مرغ جان: اضافه‌ی تشبیه‌ی / دنبال: ضمیمه، دم. / خاک در دنبال کردن: پشت کسی خاک ریختن کنایه از کسی را بیرون کردن و از او خواستن تا دیگر برنگردد. معنی بیت: خداوند حالات و احوال گوناگونی را در قفس وجود آدمی قرار داد و جان را همچون مرغی به عالم خاکی مقید و وابسته کرد یا خاک بر پشت جان انسان ریخت و او را از بهشت بیرون راند.

## ۷- کوه را هم تیغ داد و هم کمر تا به سرهنگی او افراخت سر

✦ نکات: سرافراختن: سربلند کردن. / سرهنگی: شغل سرهنگی، فرماندهی. / تیغ: در این جا قلعه‌ی کوه است. «تیغ» و «کمر» هر دو ایهام تناسب دارند. / افراخت سر ایهام تناسب دارد: ۱- سربلند شده است. ۲- ارتفاع یافته است که با «کوه» و «تیغ» در معنای قله تناسب دارد. معنی بیت: به کوه کمر (دامنه‌ی کوه) و تیغ (قله‌ی کوه) که از ابزار و لوازم سپاهیان است، بخشید تا به مقام سرهنگی او رسید و سربلند شد.

## ۸- بست موری را کمر چون موی سر کرد او را با سلیمان در کمر

✦ نکات: موی سر: سر موی. / در کمر کردن: به مقابله و داشتن. / کمر بستن: کنایه از اختیار کردن و قوی دل شدن در کارها و آماده خدمت شدن و در این جا بخشیدن و دادن. معنی بیت: خداوند کمربندی به اندازه‌ی سر یک موی بر کمر مورچه بست تا او با سلیمان نبی مجادله و مقابله کند.



(دکتری ۹۷)

کج مثال ۳: در بیت زیر، «کسی را با کسی در کمر کردن» کنایه از چیست؟

«بست موری را کمر چون موی سر کرد او را با سلیمان در کمر»

- (۱) دو کس را به هم نزدیک کردن.  
 (۲) از کسی در مقابل دیگری دفاع کردن.  
 (۳) دو کس را در مقابل هم قرار دادن.  
 (۴) کسی را به خدمتگزاری دیگری واداشتن.

پاسخ: گزینه «۳» برای مورچه‌ای کمر بند آفرید. اشاره به شکل ظاهری مورچه که گویی برای انجام کاری کمر خود را بسته است. کسی با کسی در کمر کردن یعنی مقابل هم قرار دادن دو نفر. اشاره به حرکت کشتی که دو حریف در مقابل یکدیگر کمر همدیگر را می‌گرفتند و زورآزمایی می‌کردند. مور را در مقابل سلیمان قرار داد.

کج مثال ۴: «در کمر کردن» در مصراع دوم به چه معناست؟

بست موری را کمر چون موی سر کرد او را با سلیمان در کمر

- (۱) به گفت و گو واداشتن  
 (۲) به مقابله واداشتن  
 (۳) کسی را به کاری تحریک کردن  
 (۴) آماده انجام کاری شدن

پاسخ: گزینه «۲» خداوند کمربندی به اندازه سر یک موی بر کمر مورچه بست تا او با سلیمان نبی گفت و گو و مجادله کند.

۹- خلعت اولاد عباسش بـداد طا و سین بی زحمت طاسش بـداد

نکات: خلعت اولاد عباس: لباس ویژه‌ی خلفای عباسی به رنگ سیاه بوده است. / طا و سین: حروف مقطعه که در ابتدای سوره‌ی نمل آمده است. / طاس: چاله لغزنده که مورچه‌خوار برای به دام افکندن مورچه در خاک‌های نرم درست می‌کند (کاسه‌ی مسین).  
 معنی بیت: خداوند به مورچه رنگی به سیاهی لباس خلفای عباسی بخشید و سوره‌ی «طا و سین» را بدون زحمت طاس، نمل، یعنی مورچه نامید.

کج مثال ۵: «طا و سین» در بیت زیر به چه معناست؟

خلعت اولاد عباسش بـداد طا و سین بی زحمت طاسش بـداد

- (۱) حروف مقطعه ابتدای سوره‌ی نمل  
 (۲) طاس لغزنده  
 (۳) خلعت خلفای بنی عباس  
 (۴) مورچه‌خوار

پاسخ: گزینه «۱» خداوند به مورچه رنگی به سیاهی لباس خلفای عباسی بخشید و سوره‌ی طا و سین را بدون زحمت طاس به نام مورچه؛ یعنی، نمل قرار داد.

(دکتری ۹۹)

کج مثال ۶: بیت زیر به کدام موضوع اشاره دارد؟

«خلعت اولاد عباسش بـداد طا و سین بی زحمت طاسش بـداد»

- (۱) شعار خلفای عباسی  
 (۲) سوره نمل و رنگ مورچه  
 (۳) حسین بن منصور حلاج و کتاب طواسین او  
 (۴) خلعت سندن سلطان محمود از عباسیان

پاسخ: گزینه «۲» خلعت اولاد عباس (عباسیان) اشاره به سیاه پوشیدن پیروان بنی عباس به نشانه سوگواری برای اهل بیت دارد و لباس سیاه از زمان عباسیان در تمدن اسلامی رایج شده است. همچنین چون در قرآن سوره‌ای با نام «مورچه» یا «نمل» نازل شده و این امر دلیل بر اهمیت زندگی و هوش مورچه و در نتیجه توجه حضرت حق به این موجود به ظاهر کوچک است، این بیت عطار اشاره به خلقت مورچه و رنگ آن دارد. سوره نمل با حروف مقطعه «طس» آغاز می‌گردد.

۱۰- سوزنی چون دید با عیسی به هم بخیه با روی او فکنش لاجرم

نکات: بخیه با روی او فکنش: کنایه از فاش کردن اسرار است و در این جا به داستان عروج حضرت عیسی (ع) اشاره دارد که به علت همراه داشتن سوزنی که نشانه‌ای از تعلقات دنیوی بود، نتوانست از آسمان چهارم فراتر رود. بیت تلمیح دارد به داستان حضرت عیسی (ع).  
 معنی بیت: چون دید حضرت مسیح با خود سوزنی دارد، اسرار آن حضرت را فاش کرد تا نتواند از آسمان چهارم بالاتر رود.

کج مثال ۷: «بخیه با روی او فکنش» در این بیت کنایه از چیست؟

سوزنی چون دید با عیسی به هم بخیه با روی او فکنش لاجرم

- (۱) فاش کردن اسرار  
 (۲) به صورت کسی زخم انداختن  
 (۳) داستان عروج حضرت عیسی (ع)  
 (۴) تباه کردن زیبایی‌های ظاهری

پاسخ: گزینه «۱» این بیت اشاره به داستان عروج حضرت عیسی (ع) دارد؛ ولی عبارت «بخیه با روی او فکنش» کنایه از فاش کردن اسرار کسی است.